

رُباعیات شاہ نعمت اللہ ولی



بکوشش محمود مدبری

رہائیات شاہ نعمت علی

پہ کر سلی : منصور علی

سید



قیمت ۲۰۰ تومان

۵۷۷۵۸۱

رباعیات شاه نعمت الله ولی

به کوشش محمود مدبری



انتشارات کلاره

بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم



رباعیات شاه نعمت الله ولی

به کوشش: محمود مدبری

نشر گلاره

تاریخ انتشار: بهائیز ۱۳۷۲

تیراژ: ۳۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کرمان گرافیک

فهرست

یکی	مقدمه
۱	رباعیات شاه نعمت الله ولی
۶۵	منابع و توضیحات
۸۱	فهرست اعلام
۸۲	فهرست لغات، ترکیبات و مصطلحات

به نام حق

آن عهد که بسته‌ایم در روز نخست
بشکستن او خاطر من هیچ نجست
مستانه شکسته بسته‌ای می‌گویم
ماییم و دل شکسته و عهد درست

مقدمه

بیش از صد سال عمر پُر ثمر «سید» نورالدین نعمت‌الله کوه‌بنانی کرمانی مشهور به «شاه‌نعمت‌الله ولی» (۱، ۷۳۰-۸۳۴ ه.ق) هم‌زمان با دوران غنای فرهنگی و هنری عصر تیموری تا آغاز عهد صفوی است که طلوع حیات تازه سیاسی، فرهنگی در تاریخ ایران است.

بخشی از زندگانی شاه‌نعمت‌الله، توأم با تحصیل علوم زمان، مخصوصاً علوم ادبی، دینی و اصول عرفان، و در سفرهای طولانی و بی‌شمار به ممالک غرب و شرق عالم اسلامی گذشت. کسب علم و تجربه، دیدار بزرگان آن عصر در سیر آفاق، برای او ره توشه‌های گرانقدری بود که با اتکا بر آنها، توان آن را یافت که به مسافرتی پرمخاطره و بس مهم‌تر از سفرهای پیشین پردازد، و آن سیر انفس و مطالعه و تحقیق و مشاهده در عوالم درونی، و بتدریج کشف و شهود و دریافت اسرار و رموز عالم اکبر بود.

وجه‌ای که شاه‌نعمت‌الله در دوران گورکانیان یافته، بی‌یقین هیچ‌یک از عرفای آن زمان به دست نیآورده است؛ کرامات زیاد، تربیت مریدان و شاگردان بی‌شمار، تألیف و ترجمه رسالات فراوان و سرودن هزاران بیت شعر عرفانی، از او شخصیتی ممتاز و منحصر به فرد ساخته است؛ به گونه‌ای که از زمان حیات تاکنون، طبقات مختلفی از مردم، جزو معتقدان و مریدان و علاقمندان وی بوده‌اند و از آثار مقامات معنوی و روحانی او بهره‌ها برده‌اند.

یکی از خصوصیات بارز شاه‌نعمت‌الله، شخصیت ادبی - عرفانی اوست. در تاریخ ادبیات ایران، عدهٔ خیلی از چهره‌ها به کثرت آثار شهرت دارند که از آن جمله شاه‌نعمت‌الله ولی است؛ به گونه‌ای که از پرکارترین نویسندگان و ادبای عصر خویش محسوب می‌گردد. تعداد دقیق آثار وی، هنوز نامشخص است؛ اما رقم رسالات کوچک و بزرگ او براساس چاپ دکتر نوربخش (در ۴ مجلد) متجاوز از ۱۳۰ اثر می‌باشد که غالب آنها به زبان فارسی و برخی به زبان عربی است.

محتوای رسالات و کتابهای او، مسایل و مباحث سیرو سلوک عرفا و آداب و سنن و مصطلحات آنها را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین از لحاظ تحقیق در افکار عرفای قرون هشتم و نهم و شرح اصطلاحات صوفیان، حائز اهمیت بسزایی است؛ علاوه بر آنکه می‌بایست او را از شارحان فصوص‌الحکم و آرای ابن عربی دانست.

یکی دیگر از اختصاصات نثرهای او، لغات و کنایات و مصطلحات و معتقدات عامیانه است که خود گنجینه‌ای از مواد فرهنگ عامهٔ آن عصر به شمار می‌رود. متأسفانه تاکنون در این زمینه، یعنی فرهنگ عوام و مردمی در اعصار گوناگون، کار بایسته‌ای بر اساس متون نظم و نثر انجام نگرفته است.

اما در مورد شعر شاه نعمت‌الله، با همه اشتهاوری که بسیاری از اشعارش در میان دوستداران و مریدان دارد، باید گفت در حد متوسط است. مضامین عمده اشعار او تعلیمی - صوفیانه و غالباً خشک و مدرسه‌ای با لحن خاص اوست که معمولاً عاری از تصویرها و خیالات لطیف و زیبای شاعرانه است؛ با زبانی ساده و گاه متکی بر الفاظ کوچکی و بازار، به طوری که در دیوان او ابیات زیادی را می‌توان یافت که غیر فصیح، نامتناسب و از دیدگاه هنر شعری کم ارزشند.^۱

شهرت شعر او به خاطر مقام ارشادی او و موضوعات اعتقادی و آیینی نعمة‌اللهیان است که از قدیم باز در مجالس و محافل اهل فقر و درویشان شایع بوده و زبان به زبان و سینه‌به‌سینه و دست‌به‌دست می‌گشته است. دیوان اشعارش بیش از سیزده هزار بیت را شامل است که حاوی تعدادی قصیده و بیشتر غزل و چند مثنوی، ترجیع، مستزاد، قطعه، دوبیتی، مفردات و رباعی است و بکرات چاپ و منتشر شده است.

رباعیات شاه نعمت‌الله، نسبتاً اندک است، تعداد ۳۱۶ رباعی از مجموع رباعیات دیوان و رباعیات پراکندهٔ منشورات او، در برابر آثار دیگرش، چندان زیاد نیست و حاکی از آن است که وی گرایشی به سرودن رباعیات بسیار و متنوع نداشته است. ناگفته نماند که بخش عمده‌ای از رباعیات دیوان، عیناً یا با اندک تفاوتی در رسالات و کتب متعدد او دیده می‌شود و این خود انگیزه‌ای بود که کلیهٔ رباعیات با تصحیح و مقابله و توضیح، در یک مجموعهٔ جداگانه مدوّن گردد.

از میان بیش از یکصد وسی رساله و کتاب شاه نعمت‌الله، رباعیات پراکنده، تنها در سی و هفت رساله موجود است که ذیلاً آمار آن با نام رساله‌ها ذکر می‌گردد:

- | | |
|----------|--------------------------------|
| ۱۹ رباعی | ۱- رسالهٔ بیان اصطلاحات |
| " ۱۱ | ۲- رسالهٔ تحقیقات |
| " ۹ | ۳- "مراتب رندان |
| " ۹ | ۴- "شرح ابیات فصوص الحکم |
| " ۷ | ۵- "مکاشفات |
| " ۶ | ۶- "قطبیه |
| " ۶ | ۷- "مجموع اللطایف |
| " ۵ | ۸- "شرح فص الاول من فصوص الحکم |
| " ۵ | ۹- "منهاج المسلمین |
| " ۴ | ۱۰- "انعامات |
| " ۳ | ۱۱- "رموز |
| " ۳ | ۱۲- "تحقیق فصوص الحکم |
| " ۳ | ۱۳- "محبت‌نامه |
| " ۲ | ۱۴- "مکتوبات شاه |
| " ۲ | ۱۵- "توحید |
| " ۲ | ۱۶- "نکات |
| " ۲ | ۱۷- "ذوق |
| " ۲ | ۱۸- "ایجادیه |

۱۹ -	"رسالة‌ها	۲"
۲۰ -	"بیان نفس و نکات	۲"
۲۱ -	"نصیحت‌نامه خلیفه‌الله فی‌ارضه	۲"
۲۲ -	"تعریفات	۲"
۲۳ -	"فیوضات	۲"
۲۴ -	"مجمع‌الاسرار	۲"
۲۵ -	"سلوک	۲"
۲۶ -	"عیون	۱"
۲۷ -	"نفخة روحیه	۱"
۲۸ -	"معرفت صغیر	۱"
۲۹ -	"مهدیه	۱"
۳۰ -	"منشآت	۱"
۳۱ -	"اصول	۱"
۳۲ -	"اسرار الحروف	۱"
۳۳ -	"اصول خمسہ	۱"
۳۴ -	"برازخ	۱"
۳۵ -	"لوايح	۱"
۳۶ -	"توکل	۱"
۳۷ -	"رسالة موسومه به جواهر	۱"

جمع‌آوری رباعیات ادبا و عرفایی که نویسنده و شاعر بوده‌اند، بسیار اهمیت دارد؛ زیرا معمولاً تعدادی از رباعیات در دیوان آنها ضبط نشده و باید در آثار نثرشان جستجو کرد. علاوه بر آنکه گاه زمینه نویسنده‌گی، بیشتر از شاعری است و شخص ممکن است اصلاً دیوانی نداشته باشد؛ در این صورت جمع‌آوری کل اشعار از مجموعه‌ متثرات یک نویسنده و تذکره‌ها، ضرورت پیدا می‌کند. پیش از این نگارنده، مجموعه رباعیات تعدادی از این نوع شاعران و نویسندگان را به شرح زیر گردآورده و منتشر کرده است:

۱- رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری

۲- اشعار شیخ نجم‌الدین رازی «دایه»

۳- رباعیات جامی

۴- میزان الحقایق (رباعیات پیرجمال اردستانی)

واینک پنجمین مجموعه، که امیدوار است در آینده، توفیق گردآوری و تصحیح و انتشار نمونه‌های دیگر نیز نصیب گردد.

رباعیات شاه‌نعمت‌الله ولی براساس حروف قافیه و به ترتیب الفبایی مرتب شده و برای هر رباعی، شماره‌ای مخصوص منظور گردیده است؛ بنابراین شماره توضیحات و فهارس اعلام و لغات بر مبنای شماره رباعیات در متن حاضر است. در بخش منابع و توضیحات، ابتدا مأخذ یا مأخذ هریک از رباعیات نوشته شده و در صورت اختلاف نسخ، موارد اختلاف به تفکیک در پراکنش و در برابر هر منبع آمده است و اگر در یک رباعی، لغت قابل شرح یا حدیث و آیه و اصطلاح خاص عرفانی موجود بوده، با توضیح کافی همراه شده است؛ بویژه در شرح اصطلاحات عرفانی از لفظ خود شاه‌نعمت‌الله در همان منبع، استفاده شده تا ارزش تحقیقی بیشتری داشته باشد.

محمود مدبری

فروردین هزار و سیصد و هفتاد و یک

۱

مطلوب خود از خود طلب ای طالب ما
خود را بشناس یک زمانی به خود آ
گر عاشق صادقی یکی رادو مگو
کافر باشی اگر بگویی دو خدا.

۲

او رابه شفاعت ابرری پیش خدا
می‌بر که شفاعتش قبول است آنجا
عبدالصمد است پناه مردم شب وروز
فریادرس خلق خدا روز جزا.

۳

علمی که ترا پاک کند از من و ما
مساءالقدسش نام کند مرد خدا
خواهی که حدث پاک شود از تو تمام
برخیز و بشو جامه هستی ویا.

۴

در جام جهان‌نما نظر کن همه را
آنگه ز وجود خود خبر کن همه را
گفتی که خیال غیر باشد در دل
لطفی کن و از خانه به در کن همه را.

۵

از آتش عشق صنم سرکش ما
افتاده مدام آتشی درکش ما
پروانهٔ پرسوخته ما را داند
توپخته نه‌ای چه دانی این آتش ما.

۶

دادند جهانی دل و هم‌دست به ما
برخاست ز غیر هر که بنشست به ما
ما بحر محیطیم و محبان چو حباب
پیوسته بود کسی که پیوست به ما.

۷

دریاب تو این قول حکیمانهٔ ما
آنگه بخرام سوی میخانهٔ ما
زین پس من و رندی و خرابات مغان
رندانه شنو گفتهٔ مستانهٔ ما.

۸

ماهی در آب و ماکیان در صحرا
هریک به تنعمی گرفته ماوا
دیدیم سمندری در آتش خوشوقت
بینیم نعیم مرغ در روی هوا.

۹

عالم چو سراب است و نماید سر آب
نقشی و خیالی است که بینند به خواب
در بحر محیط چشم ما را بنگر
کان آب حیات را نموده به حباب.

۱۰

چشم همه نرگس است و نرگس همه خواب
لعلت همه آتش است و آتش همه آب
رویت همه لاله است و لاله همه رنگ
زلفت همه سنبل است و سنبل همه تاب.

۱۱

معتل و صحیح این و آن را دریاب
اسرار رموز عارفان را دریاب
گفتیم معانی که بیانش خوانند
دریاب به ذوق این بیان را دریاب.

۱۲

از زحمت پا اگر بنالم چه عجب
از جور و جفا اگر بنالم چه عجب
در حضرت پادشاه عالم بتمام
از دست شما اگر بنالم چه عجب.

۱۳

در دیده ما نور خدا را بطلب
در بحر درآ و عین ما را بطلب
سلطان سرپرده توحید بجو
ور در دلت هست دوا را بطلب.

۱۴

خوش آینه‌ای است مظهر ذات وصفات
دروی غیری کجا نماید هیئات
هر ساغر می که نایم می‌بخشد
جامی است جهان‌نما پراز آب حیات .

۱۵

در آینه گرچه می‌نماید غیرت
غیر تو ز آینه زداید غیرت
در خانه دل که خلوت حضرت تست
غیرت نگذارد که درآید غیرت .

۱۶

ربّ‌الارباب ربّ این مربوب است
وز حضرت احباب همه محبوب است
در صورت و معنیش نظر کن بتمام
تا دریایی که طالب و مطلوب است .

۱۷

با ذات احد طالب و مطلوب کجاست
در حضرت او محبّ و محبوب کجاست
جایی که مجال وحدت و کثرت نیست
رغبت چه بود راغب و مرغوب کجاست .

۱۸

هر کس که به علم خویش عالم به خود است
عارف نتوان گفت که دور از خداست
عارف باید که غیر حق در سرش
چیزی نبود و گر بود نیک بد است .

۱۹

ماییم چنین تشنه و دریا با ما است
اندر همه قطره محیطی پیداست
عشق آمد و بنشست به تخت دل ما
چون او بنشست عقل از آنجا برخاست .

۲۰

گر یار غنا دهد غنا دوست تراست
ور فقر دهد فقر مرا دوست تراست
گر منع عطا کند من آن می‌خواهم
ور ز آنکه عطا دهد عطا دوست تراست .

۲۱

یاری که دلش ز حال ما باخبر است
اورا با ما همیشه حالی دیگر است
ما تشنه لبیم بر لب بحر محیط
وین طرفه لب بحر ز ما تشنه تراست .

۲۲

این علم بدیع ما بیانی دگر است
وین جوهر علم ما زکانی دگر است
ذوقی ندهد حکایت مخموران
سرستان را قول و زبانی دگر است .

۲۳

این علم بدیع رایبانی دگر است
اسرار معانی نشان دگر است
یاری که بود مظهر این اسم بدیع
او را نظری دیگر و آنی دگر است .

۲۴

تقریر موخّذ از لسانی دگر است
این علم بدیع را بیانی دگر است
بگذر ز نشان که بی‌نشانی برما
نامی دگر است وهم نشانی دگر است .

۲۵

دل همجو کبوتر است و شاهد باز است
تاظن نبری که شیخ شاهد باز است
بر شاهد اگر ز روی معنی نگری
برتو در حق ز روی شاهد باز است .

۲۶

درگلشن مانالّه بلبل چه خوش است
نوشتیدن مل به موسم گل چه خوش است
گویی چه خوش است طاعت از بهر خدا
می‌نوش ببین که خوردن مل چه خوش است .

۲۷

مخموری و میکده نجویی حیف است
با ماسخن از ذوق نگوئی حیف است
میخانه عاشقان سیل است به ما
تو در طلب جام و سبویی حیف است .

۲۸

ترکیب طبایع ارنگشتی کم و کاست
صورت بستی که طبع صورتگر ماست
پرورد و بکاست تا بدانند کسان
کاین عالم را مصوری کامرواست .

۲۹

دریای محیط جرعه ساغر ماست
عالم بتمام گوشه کشور ماست.
ما از سر زلف خویش سودا زده‌ایم
خوش سودایی که دائماً در سر ماست .

۳۰

گفتم: جنت. گفت که: بستان شماست
گفتم: دوزخ. گفت که: زندان شماست
گفتم که: سراپرده سلطان دوکون
گفتا که: بجو در دل ویران شماست .

۳۱

میخانه عشق او سرای دل ماست
و آن دُردی درد دل دواى دل ماست
عالم بتمام و جمله اسمای اله
پیدا شده است واز برای دل ماست .

۳۲

در دیده ما نقش خیالش پیدا است
نوری است که روشنایی دیده ماست
در هر چه نظر کند خدا را بیند
روشنتر از این دیده دگر دیده کراست .

۳۳

تا بر سرما سایه شاهنشاه ماست
کونین غلام و چاکر درگاه ماست
گلزار بهشت و حور خاک ره ماست
زیرا که برون ز کون منزلگاه ماست .

۳۴

دیدم رندی که سید رندان است
ازهر دو جهان گذشته و رند آن است
او گنج بقاست گرچه درکنج فناست
پیداست به ما وز دو جهان پنهان است .

۳۵

باران عنایتش به ما باران است
باران چونباردش به ما بار آن است
گویی که منم یار تو ای «سید» من
آری آری وظیفه یار آن است .

۳۶

این عین که عین جمله اعیان است
عینی است که آن حقیقت انسان است
در آینه دیده ما بتوان دید
اما چه کنم ز دیده‌ها پنهان است .

۳۷

میخانه تمام وقف یاران من است
هررند که هست جان جانان من است
درد دل بی‌قرار درمان من است
وین دُردی درد دائماً آن من است .

۳۸

تخت دل من مسخره شاه من است
شاهی به کمال شاه دلخواه من است
او «سید» من باشد و من بنده او
این سید و بنده «نعمت‌الله» من است .

۳۹

این هفت فلک ستاره از آه من است
عرش و ملک و ستاره همراه من است
این من نه منم جمله از او می‌گویم
این گفته من تمام زالله من است .

۴۰

این هشت حروف نام آن شاه من است
آن شاه که او مظهر الله من است
مجموع دوست و سی و یک بشمارش
تا دریایی که نام دلخواه من است

۴۱

درد تو ندیم دل شیدای من است
ورد تو نهان و آشکارای من است
کفر سر زلف تو که جانم به فداش
کفرش خوانند نور ایمان من است .

۴۲

نقشی به خیال بسته کاین علم من است
و آن لذت او در این زبان و دهن است
عقل ارچه بسی رفت در این راه ولی
یوسف نشناخت عارف پیرهن است .

۴۳

واصل به خودم عین وصالم این است
برحال خودم همیشه حالم این است
در آینه ذات مثالی دارم
تمثال مثال بی‌مثالم این است .

۴۴

او بر دل تو همه دری بگشاده است
درگوشه دل کنج خوشی بنهاده است
دری‌ندگیش ز عالم آزاد شدیم
مقبول غلامی که چنین آزاده است.

۴۵

در دیده ما هر دو جهان آینه است
جانان چو نماینده وجان آینه است
عینی است که باطناً نماینده بود
هرچند که ظاهراً نهان آینه است.

۴۶

در مذهب ما محبت و محبوب یکی است
رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی است
گویند مرا که عین او را بطلب
چه جای طلب طالب و مطلوب یکی است.

۴۷

صبح و سحر و بلبل و گلزار یکی است
معمشوقه و عشق و عاشق و یار یکی است
هرچند درون خانه را می‌نگرم
خود دایره و نقطه و پرگار یکی است.

۴۸

ای دل به طریق عاشقی راه یکی است
در کشور عشق بنده و شاه یکی است
تا ترک دورنگی نکنی در ره عشق
واقف نشوی که «نعمت‌الله» یکی است.

۴۹

ای دل گرت آینهٔ اخلاص جلی است
از بعد نبی امام می‌دان که علی است
از بعد علی است یازده فرزندش
برجای رسول «نعمت‌الله ولی» است.

۵۰

دریاب و بیاب که نازکانه سخنی است
دانستن این سخن سزای چو منی است
در صورت و معنی نظر کن تمام
تا دریایی که یوسف و پیرهنی است.

۵۱

مردود بود کسی که مردود وی است
مقبول بود کسی که مردود وی است
بی‌جود وجود او وجودی نبود
هر بود که هست بودی از بود وی است.

۵۲

ذات و صفت و فعل همه آن وی است
بود همهٔ خلق به فرمان وی است
جمعیت عالم و پریشانی او
در مرتبهٔ جمع و پریشان وی است.

۵۳

عالم بر رندان بمثل جام می است
ساقی و حریف و جام می جمله وی است
دریا و حباب و موج آب است به ما
خود جام حباب خالی از آب وی است.

۵۴

توحید تو پیش ماهمه شرک و دویی است
اثبات یگانگی همه عین دویی است
از وحدت و اتحاد بگذر که احد
ایمن ز منی باشد و فارغ ز تویی است .

۵۵

آیینۀ حضرت الهی دل تست
گنجینه و گنج پادشاهی دل تست
دل بحر محیط است و در او دُرّ یتیم
دُرّ صدفی چنین که خواهی دل تست .

۵۶

گنجینه و گنج پادشاهی دل تست
و آن مظهر الطاف الهی دل تست
مجموعهٔ مجموع کمالات وجود
از دل بطلب که هرچه خواهی دل تست .

۵۷

گم کردن و یافتن همه گردن تست
گرباطل و گر حق همه پروردن تست
گوی صنم گم شده رایافته‌ام
این یافتن تو عین گم کردن تست .

۵۸

آن عهد که بسته‌ایم در روز نخست
بشکستن او خاطر من هیچ نجست
مستانه شکسته بسته‌ای می‌گویم
ماییم و دل شکسته باعهد درست .

۵۹

عشق است که جان عاشقان زنده ازوست
نوری است که آفتاب تابنده ازوست
هرچند که درغیب و شهادت یابی
موجود بود زعشق و پاینده ازوست .

۶۰

گر کشته شوم به تیغ عشقش غم نیست
ور در هوش مرده شوم ماتم نیست
گر جامه خلق برکشند از سرمن
تشریف خدایی خدایم کم نیست .

۶۱

ناخورده شراب مستیش چندان نیست
و آن مستی او ستوده مستان نیست
مستی که نه از می بود او مخمور است
دستش بگذار کو ازاین دستان نیست .

۶۲

طاعت ز سرجهل بجز وسوسه نیست
احکام وصول ذوق در مدرسه نیست
عارف نشوی به منطق و هندسه تو
برهان و دلیل عشق در هندسه نیست .

۶۳

ناخورده شراب ذوق آن نتوان یافت
آن ذوق معانی زیان نتوان یافت
ایسن لذت عاشقی که مایافته‌ایم
از سفره ولوت عاقلان نتوان یافت .

۶۴

بی‌درد طریق حیدری نتوان یافت
بی‌کفر ره قلندری نتوان یافت
بی‌رنج فنا گنج بقا نتوان یافت
در حضرت مابه سرسری نتوان یافت.

۶۵

عشق آمد و عقل رخت بر بست و برفت
آن عهد که کرده بود بشکست و برفت
چون دید که پادشه در آمد سرمست
بیچاره غلام چُست برجست و برفت.

۶۶

ذاتی که به نزد ما نه فرداست و نه جفت
دُرّی است که آن در به سخن نتوان سفت
چه جای من و تو که شناسیم او را
معلوم خود و عالم خود چنان گفت.

۶۷

هر کس که رسد کنم به جانش خدمت
بی‌مَنّت و بی‌حساب ببخشم نعمت
مَنّت نهم اگر ببخشم دو جهان
اما به یکی جام نهم صد مَنّت.

۶۸

گر دیده‌ تو تمام بینا گردد
این هردو چو نور بر تو پیدا گردد
در بحر درآ و عین ما را بسنگر
تا بحر و حباب هردو یکتا گردد.

۶۹

رندی که ز هر دوکون یکتا گردد
در کتم عدم واله و شیدا گردد
سر در قدم ساقی سرمست نهد
بی‌زحمت پا به گرد دنیا گردد.

۷۰

آیینۀ دل از آن مکدر گردد
هم عین بصیره نیز مضطر گردد
بردار غشاوه و غشا از دیده
تا آینه‌ات باز منور گردد.

۷۱

عالم به ظهور او منور گردد
وز بوی خوش جهان معطر گردد
هرکس که سراز طاعت او برپیچد
از پای درآید او و بر سر گردد.

۷۲

دل میل به صحبت نگاری دارد
باساقی و مستی سروکاری دارد
چون بلبل مست در چمن می‌گردد
گویا که هوای گل‌عداری دارد.

۷۳

بر خاک درش هرکه مقامی دارد
در هر دوجهان جاه‌تمامی دارد
یاری که بود به عشق او بدنمایی
بدنام مگو که نیک‌نامی دارد.

۷۴

یاری که چو ما لطف الهی دارد
در هردو جهان هرچه تو خواهی دارد
هرچند گدای حضرت سلطان است
از دولت عشق پادشاهی دارد.

۷۵

او را زخلاف حق نگه می‌دارد
او را به مخالفت دمی نگذارد
امری که رسد ز حق به او از سر صدق
فرمان خدا برد به جا می‌آرد.

۷۶

صد جان به فدای دلبران خواهم کرد
هرچیز که گفته دلبر آن خواهم کرد
عارف گوید که می به رندان می‌بخش
فرمان برم و من آنچنان خواهم کرد.

۷۷

در مجلس ما که ترک می‌نتوان کرد
با عقل بیان عشق وی نتوان کرد
چون اوست حقیقت وجود همه چیز
ادراک وجود هیچ به شی نتوان کرد.

۷۸

هر آینه‌ای که در نظر می‌گذرد
تمثال جمال او نظر می‌نگرد
تمثال خیال است ولیکن دانش
در آینه تمثال به ما می‌شمرد.

۷۹

سازنده اگرچه ساز نیکو سازد
امّایی ساز ساز چون بنوازد
من آینه‌ام که می‌نمایم او را
او خالق من که او مرا می‌سازد.

۸۰

دانستن علم دین شریعت باشد
چون درعمل آوری طریقت باشد
گر علم و عمل جمع کنی با اخلاص
از بهر رضای حق حقیقت باشد.

۸۱

در ملک اگر شاه عراقی باشد
شک نیست که مال شاه باقی باشد
گرمی خواهی که رندکان جمع شوند
باید که یکی همیشه ساقی باشد.

۸۲

گر قطره‌نماید آب باقی باشد
ورکوزه شکست بحر ساقی باشد
«عطّار» به صورت از خراسان گرفت
آمد عوض «شیخ عراقی» باشد.

۸۳

جایی که چنین علم و کمالی باشد
علم و علمانقش و خیالی باشد
از علم «اشارات» «شفا» نتوان یافت
«شمسیه» کجا بود چو حالی باشد.

۸۴

ذبحی که فدای آن کریمی باشد
شک نیست که آن ذبح عظیمی باشد
کبشی که فدای اسلمی خواهد شد
از وجه مناسبت سلیمی باشد.

۸۵

بی واسطه عمل نعم می‌بخشد
ناکرده سئوال از و درم می‌بخشد
عالم همه از رحمت او موجودند
هرچیز که خواهد به کرم می‌بخشد.

۸۶

درهرآنی به ماعطایی بخشد
شاهی جهان به هرگدایی بخشد
گنجی که نهایش خدامی‌داند
از لطف و کرم به بینوایی بخشد.

۸۷

هر لحظه به ما خدا عطایی بخشد
هر دم ملکی به بی‌نوایی بخشد
سلطان کریم است و کرم فرماید
صد گنج بقابه یک گدایی بخشد.

۸۸

ای دل بر او به پای جان بایشد
در خلوت او ز خود نهان باید شد
در بحر محیط حال دل باید بود
آسوده ز قال این و آن باید شد.

۸۹

تا داروی دردم سبب درمان شد
پستیم بلندی شد و کفر ایمان شد
جان و دل و تن هر سه حجابم بودند
تن دل شد و دل جان شد و جان جانان شد.

۹۰

از جود و جود عشق لاشی شی شد
وز آب حیات جمله جانها حی شد
گویند وفات یافت «سید» حاشا
باقی به بقای اوست فانی کی شد.

۹۱

ای عقل برو که خلق خلّاقی شد
اصل آمد و حکم فرع درباقی شد
چون می‌کده گرم گشت ورنندگان کامل
سلطان خرابات به خود ساقی شد.

۹۲

عالم همه پر ز نور سبحانی شد
در سطوت ذات او همه فانی شد
عینی که عنایت الهی دریافت
از معرفتش عارف ربّانی شد.

۹۳

یاری که به ذوق این سخن بر خواند
معنی کلام عارفان راداند
آیینه اگر چه می‌نماید تمثال
در ذات نماینده اثر ن‌تواند.

۹۴

در عشق تو شادی و غم هیچ نماند
با وصل تو سور و ماتم هیچ نماند
یک نور تجلی توام کرد چنان
کز نیک و بد و بیش و کم هیچ نماند.

۹۵

در پای تو سروران سرانداخته‌اند
وز عشق تو خان و مان برانداخته‌اند
رندانه به عشق «سید» سرمستان
خود را به خرابات در انداخته‌اند.

۹۶

یک عالم از آب و گل بهرداخته‌اند
خود را به میان آن در انداخته‌اند
خود می‌گویند و باز خود می‌شنوند
از ما و شما بهانه ای ساخته‌اند.

۹۷

آتشبازی مرا در آموخته‌اند
صد باردلم به آتش سوخته‌اند
این آتش تو سوخته راسوزد خوش
زیرا که به سوخته بر افروخته‌اند.

۹۸

از آتش عشق شمع می‌افروخته‌اند
پروانه جان عاشقان سوخته‌اند
در مجمر سینه عود دل می‌سوزد
آتشبازی به عاشق آموخته‌اند.

۹۹

ملک و ملکوت با هم آمیخته‌اند
نقد جبروت بر سرش ریخته‌اند
کردند طلسمی به جمال و به کمال
آنگه به در گنج خود آویخته‌اند.

۱۰۰

خاک در میخانه مگر بیخته‌اند
کاین گردوغبار را برانگیخته‌اند
یا ماهرخان خطه ماهانند
کز زلف عبیر در جهان ریخته‌اند.

۱۰۱

بی‌رنج طلب گنج بقا یافته‌اند
بی‌علم و عمل ازو عطا یافته‌اند
مجدوبانند بس لطیف و نمکین
لطفی به کمال از خدا یافته‌اند.

۱۰۲

گر علم به تعلیم الهی یابند
گنجینه و گنج پادشاهی یابند
طالب علمان علم چنین گر خوانند
انعام خدا لایتناهی یابند.

۱۰۳

آدم او را دمی از آن دم دادند
«روحی» او را ز روح اعظم دادند
هر نقد که در خزانه عالم بود
جمعش کردند و آن به آدم دادند.

۱۰۴

خوش آینه‌ای ز غیب پیدا کردند
در آینه خویش را هویدا کردند
در دیده ما نقش خیالش بنمود
نیکونظری به چشم بینا کردند.

۱۰۵

لاشی به وجود خویشان شی کردند
چون جام تمام گشت پر می کردند
او کرد ظهور عین ما پیدا شد
ز آن ذات وصفات اسم ماوی کردند.

۱۰۶

از جود وجود عالمی موجودند
بی جود وجود در عدم کی بودند
اعیان در علم اگرچه بودند ولی

۱۰۷

از غیب دری بر دل من بگشودند
نوری به کمال در نظر بنمودند
ایمان مرا زیادتی بخشودند
علمی دیگر به من عطا فرمودند.

۱۰۸

روشن بصری به ما عطا فرمودند
در آینه آن جمال خود بنمودند
میخانه درش را بگشودند به ذوق
آن باده مستانه به ما پیمودند.

۱۰۹

از نقطه به دایره رهی بگشودند
ز آن ره به جهانیان رخی بنمودند
آنها که در این نقطه نه محوند امروز
از آمدوشد راه عدم پیمودند.

۱۱۰

هر چار از این چارکمالی دارند
خوش یارانند و نیک حالی دارند
جانم به فدای صحبت ایشان باد
کایشان به جلال خوش جمالی دارند.

۱۱۱

بی اسم کسی درک مسمّا نکند
نام او نبود تمیز اشیا نکند
عقل ارچه مصفی و مزکی باشد
ادراک اله جز به اسمان نکند.

۱۱۲

رند آن باشد که میل هستی نکند
وز خویش گذشته خودپرستی نکند
درکوی خرابات مغان رندانه
می نوش کند مدام و مستی نکند.

۱۱۳

درویش و گدا مرتبه جان چه کند
می می نوشد مدام او نان چه کند
یاری که محبّ حضرت جانان است
ای یار عزیز من بگو جان چه کند.

۱۱۴

درد دل خسته دردمندان دانند
نه خوش نفسان خیره خندان دانند
از سرّ قلندری توگر محرومی
سری است در آن سینه که مستان دانند.

۱۱۵

توحید عوام عاقلان می دانند
توحید خواص عارفان می دانند
توحید موحد و موحد درباب
خوش توحیدی موحدان می دانند.

۱۱۶

نقشی و خیالی است که عالم خوانند
معنی سخن محققان می دانند
وین طرفه که درحقیقت این نقش و خیال
حقّند ولی خیال رامی مانند.

۱۱۷

آب است که درشیشه شرابش خوانند
باگل چو قرین شود گلابش خوانند
ازقید گل و مل چو مجرد گردد
اهل بصرو بصیرت آبش خوانند.

۱۱۸

این نقش خیال عالمش می خوانند
جانی دارد که آدمش می خوانند
روحی است که روح اوّلش می گویند
چون اوست تمام خانمش می خوانند.

۱۱۹

رنـدان زوـجـود وز عـدم دم نـزنـند
از مـلـک حـدوـث وز قـدم دم نـزنـند
باشـند مـدام هـمـدم جـام شـراب
می نـوشـند و دمـبـدم دم نـزنـند.

۱۲۰

چـون جـام شـراب عـشق او نـوش کـنـند
خـود را و هـمـه خـلق فـرامـوش کـنـند
بی زحـمت دـست ، دـست بـاد لـبر خـویش
مـسـتـانـه چـو عـاشـقـان در آغـوش کـنـند.

۱۲۱

آنـجـا بـصـرو بـصـیرـه کـار ی نـکـنـند
صـیـاد ضـعیـفـند شـکـار ی نـکـنـند
نـه یـار و نـه اغـیار در آنـجـا گـنـجـد
نـا بـودن و بـود اعـتـبـار ی نـکـنـند.

۱۲۲

هـر بـادـه کـه از حـضـرت الـلّـه دـهـند
بـسی مـنّت سـاقـی بـه سـحـر گـاه دـهـند
خـواهی کـه کـمال مـعـرـفـت در یـابی
از خـود بـگذر تـابـه خـود تـ راه دـهـند.

۱۲۳

آن اسـت کـه خـلق و حـق بـه هـم می بـینـد
بـی حـق بـر خـلق یـک زماـن نـنـشـینـد
مـحـجـوب از ایـن هـردو نبـاشـد یـک دم
از هـر شـجـری مـیـوه او می چـینـند.

۱۲۴

سرّی است که عارفان به هم می‌گویند
گه گه رمزی هم به قلم می‌گویند
درغیب و شهادت ابدامی‌گردند
احوال وجود با عدم می‌گویند.

۱۲۵

اوجامع مجموع مقامات بود
سرحلقه مجموع ولایات بود
رندی که بود حریف مستانه او
چون « سید » مامیر خرابات بود.

۱۲۶

هر دل که به ذوق سرمدی خواهد بود
در دایره محمدی خواهد بود
آن یار که مذهب حسینی دارد
اوطالب سرّ احمدی خواهد بود.

۱۲۷

تا بابت بود دویی ز تو خواهد بود
ای یار دویی هم ز تویی خواهد بود
چون تو ز تویی و از دویی و ارستی
در ملک یکی کجادویی خواهد بود.

۱۲۸

از هر چه نه لایق و سزاوار بود
پیوسته به حکم عدل در کار بود
هر چیز که آن صلاح مردم نبود
مانع بود از چه یار و اغیار بود.

۱۲۹

این است طریق هرکه طیار بود
در ظاهر و باطن همه بایار بود
چشمش چو به نور عشق بینا باشد
در دیده او مدام دیدار بود.

۱۳۰

در بحر محیط هرکه او غرق بود
فارغ ز وجود غرب و ز شرق بود
آن کس که نشسته بر لب دریایی
با غرقه بحر مابسی فرق بود.

۱۳۱

داند عالم اگر نکوا مهمل بود
کان علم که بی عمل بود سهل بود
علمی که عمل طلب کند از عالم
گزرانکه عمل نمی‌کند جهل بود.

۱۳۲

بی ما او را ظهور یارا نبود
بی آینه تمثال هویدا نبود
پیوسته چو صورت و تجلی به همدند
بی بودن ما ظهور او را نبود

۱۳۳

حیی که چنین بود کمالش نبود
از یار بجز نقش خیالش نبود
هر چند محبت است اما یاران
قدرش نهند و ذوق و حالش نبود.

۱۳۴

آن یار فقیر این و آتش نبود
سرمایه سود و هم زیانش نبود
در کتم عدم مست و خراب افتاده
اورا خبر از نام و نشانش نبود.

۱۳۵

مشغول به خلق دایم اخوش نبود
نزد تو خوش است پیش ما خوش نبود
مشغول به خود، خود ز خدا محجوب است
محجوب ز حضرت خدا خوش نبود.

۱۳۶

بی بلبل و گل رونق بستان نبود
بی جام شراب ذوق مستان نبود
گر نایبی و نی به هم نسازند دمی
آواز نی و ورقص حریفان نبود.

۱۳۷

عینی که ظهور کرد اعیان نبود
گنجی که ز حق بود به پنهان نبود
جانانه در آینه جان کرد نظر
از ساده دلی آینه جانان نبود.

۱۳۸

ممکن به خودش بود وجودی نبود
بی جود و جود هیچ بودی نبود
گر ز آنکه نه او گوش و زبانی بخشد
از خود مارا گفت و شنودی نبود.

۱۳۹

تقوی که در او اسم الهی نبود
یا مقتبس خبرزشاهی نبود
تقوی چنان از خللی خالی نیست
شاید که کسی به آن مباهی نبود.

۱۴۰

بر تخت ولایت آن ولی شاه بود
خورشید محمد و علی ماه بود
نوری که از این هردو نصیبی دارد
می‌دان بیقین که «نعمت الله» بود.

۱۴۱

با حکمت ما «نصیرطوسی» چه بود
با خرقهٔ ماکتان روسی چه بود
گویی که به عقل می‌توان رفت این راه
با دین محمدی، مجوسی چه بود.

۱۴۲

ماشاه جهانیم گر آیی چه بود
واصل به خداییم جدایی چه بود
یاری که در آئینهٔ مادر نگرَد
بیند که تجلی خدایی چه بود

۱۴۳

کی خواب کند هر که در این کار شود
در خواب کجا محرم اسرار شود
هر کس که رود به خواب در آخر روز
در ظلمت شب ز خواب بیدار شود.

۱۴۴

تا قدرت حق دری به عیسی بگشود
و آن ذات مطهرش به مریم بنمود
بگذشته هزار و هفتصد و چل به تمام
شاید که بسی سال دگر خواهد بود.

۱۴۵

این لطف نگر که حق به موسی بنمود
در صورت نار، نور معنی بنمود
آئینهٔ اعیان چو وجود از وی یافت
هر حسن که بود آن تجلی بنمود.

۱۴۶

آن روز که کار وصل را ساز آید
وین مرغ از این قفس به پرواز آید
از شه چو صغیر «ارجعی» گوش کند
پرواز کند به دست شه باز آید.

۱۴۷

چون یوسف باد در چمن می‌آید
بوی ز زلیخاسوی من می‌آید
بمعقوب دلم نعره زنان می‌گوید
فریاد که بوی پیرهن می‌آید.

۱۴۸

انسان خوشی، محقق پیش آید
صددل به دمی ز دلبران برباید
اونور دو چشم «نعمت الله» بود
حق بیند و حق به مردمان بنماید.

۱۴۹

آب است که جان ما ازو آساید
وز دیدن او نور بصر بفزاید
هر سو که روان شود حیاتی بخشد
هر نقشی که او را بدهی بزداید.

۱۵۰

این موت قیامتی خوش بتماید
گنجینه اسرار به تو بگشاید
موتش خوانند لیکن از بهر حیات
جان ابدی ترا عطا فرماید.

۱۵۱

فقری که ازو غنای مطلق آید
گر زآنکه به جان طلب کنی می شاید
من فقر همی جویم و آن خواجه غنا
از خواجه و من فقر و غنای زاید.

۱۵۲

هر آینه‌ای که در نظر می آید
تمثال جمال او به ما بنماید
هر لحظه کمرش می‌کند با عاشق
هر دم حسنش به صورتی آراید.

۱۵۳

عینی به ظهور عینها بنماید
در هر عینی عین به ما بنماید
در جام جهان نما نماید بکمال
در وی نظری کن که ترا بنماید.

۱۵۴

هردم حسنی به لطف خود آراید
هر لحظه جمالی به یکی بنماید
جودش در گنجینه گشوده به همه
هر چیز که خواهد به همه بخشاید.

۱۵۵

هستی یکی است آنکه هستی شاید
این هستی تو به هیچ کاری ناید
رونست شواز هستی خود همچون ما
کز هستی تو هیچ دری نگشاید.

۱۵۶

یک نقطه به ذات خود هویدا گردید
ز آن نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید
زین هرسه یکی الف پدیدار آمد
این طرفه که در دو کون یکتا گردید.

۱۵۷

لطفش به کرم شهد شهودم بخشید
وز جود وجود خود وجودم بخشید
هر چیز که اودهد همه خیر بود
خیری بتمام کرد وبودم بخشید.

۱۵۸

بودش به کمال خویش بودم بخشید
لطفش به کرم شهد شهودم بخشید
اوطالب من که ظاهرش گردانم
من طالب اوتا که وجودم بخشید.

۱۵۹

محبوب جمال خود به آدم بخشید
سر حرمش به یار محرم بخشید
هر نقد که در خزانه عالم بود
سلطان به کرم به جزو عالم بخشید.

۱۶۰

مشرک باشد هر که شریکش گوید
یامثل قدیم حادثی می بوید
دیوانه بود که غیر او را طلبد
در کتم عدم وجود رامی جوید.

۱۶۱

بلبل مست است و بوی گل می بوید
دل داده به ماو دلبرش می جوید
این قول خوشی که تو ز «سید» شنوی
بشنو بشنو که او از و می گوید.

۱۶۲

ماراچه از این که ناقصی بد گوید
عیبی که به مانیت یکی صد گوید
ما آینه ایسم و هر که در مانگرد
هر نیک و بدی که گوید از خود گوید.

۱۶۳

بلبل سخن از زبان گل می گوید
مست است و حدیث گل و مل می گوید
در باب رموز «نعمت الله» که او
جزو است ولی سخن ز کل می گوید.

۱۶۴

بگذر ز تجمل و تکبر بگذار
روکهنه بپوش و باقناعت به سر آر
جایی که بود تجمل ذاتی او
این نوع تجمل به چه کار آید یار.

۱۶۵

ای یار یار جام کامی بردار
کامی ز لب جام مدامی بردار
کامل بنشین و عاشقانه برخیز
در راه در آی چست و گامی بردار.

۱۶۶

باهر دانه درخت و برگ و بهار
بامیوه بسیار توان دید ای یار
آنگاه در آن درخت و آن میوه نگر
در هر دانه بین درختی پر بار.

۱۶۷

برخیز خوش و از سر عالم بگذر
وین جام به جم گذار و ز جم بگذر
نتوان ز قدر گریخت اما ز قضا
بگریز ولی به حضرت سرّ قدر.

۱۶۸

حکم است قضا و وقوع آن حکم قدر
در باب قضا و از قدر درمگذر
نتوان ز قدر گریخت اما ز قضا
بگریز ولی به حضرت سرّ قدر.

۱۶۹

فرزند عزیز قرة العین پدر
بی ما به هوای خود برد عمر به سر
مشغول به دیگران و مارا مشغول
نه میل پدر دارد نه مهر پدر.

۱۷۰

توحید دگر باشد و الحاد دگر
خربنده دگر باشد و آزاد دگر
از شگر شیرین سخنی می‌گویم
خسرو دگری باشد و فرهاد دگر.

۱۷۱

با قافله همراه شوای جان پدر
شاید که رسی به شهر خود بار دگر
و آواز در آچو بشنوی حاضر باش
کا جمال خطاب است به ضریی از قهر.

۱۷۲

ماتوبه به جام می شکستیم دگر
باساقی خویش عهد بستیم دگر
رندانه حریف « نعمت الله » خودیم
در کوی خرابات نشستیم دگر.

۱۷۳

میخانه ذوق در گشادیم دگر
لب بر لب جام می نهادیم دگر
در کوی خرابات مغان رندانه
سرمست به خاک ره فتادیم دگر.

۱۷۴

همری به خیال تو گذاریم دگر
جان رابه هوای تو سپاریم دگر
باز آکه به جان دل همه مشتاقیم
بی تو نفسی صبرنداریم دگر.

۱۷۵

درجام جهان نماجمالش بنگر
آن حسن لطیف بی مثالش بنگر
اهل نظری نورالهی می‌بین
گر عارف کاملی کمالش بنگر.

۱۷۶

این علم فراست الهی بنگر
وین سلطنت نامتناهی بنگر
این جمع گدانگر که از دولت شاه
سلطان شده‌اند و پادشاهی بنگر.

۱۷۷

دریاب و عنایت الهی بنگر
وین سلطنت نامتناهی بنگر
از نور وجود روشنی یافت تمام
دایم بااوست پادشاهی بنگر.

۱۷۸

مجنون پریشان توام دستم گیر
خود می دانی آن توام دستم گیر
هری سروپای دستگیری دارد
من بی سروسامان توام دستم گیر.

۱۷۹

باریش سفید میررعناست هنوز
واندر طلب دلبرزیاست هنوز
باریش سفید وچشمهای سیهش
اندر سراو مایه سوداست هنوز.

۱۸۰

بنشین بنشین وز همه عالم برخیز
عالم چه بود ز بود عالم برخیز
درکتم عدم ییاو با ما بنشین
از بود وجود خویشتن هم برخیز.

۱۸۱

ممکن ز وجود هستی دارد وبس
نقشی ز خیال خویش می آرد بس
بلبل ز گلش نسیم بویی یابد
یعنی رخ خود به خار می خاردارد وبس.

۱۸۲

معاشق ورنه‌دیم زطامات می‌پرس
از ما بجز از حال خرابات می‌پرس
از زاهد هشیار کرامات طلب
مستیم ز ماکشف و کرامات می‌پرس.

۱۸۳

چون قطب مدام در ترتم می باش
بشاش ولطف و باتبسم می باش
جام می ذوق « نعمت الله » می نوش
جاوید به ذوق در تنعم می باش.

۱۸۴

مستانه سخن زماشنوای اوباش
هرنقد ونسیه‌ای که داری می‌باش
از فعل وصفات وذات خود فانی شو
باقی به صفات وذات و فعل اوباش .

۱۸۵

این جام و شراب جسم و جان دریابش
آن غیب و شهادت جهان دریابش
در هرچه نظر کنی نکو می‌بینش
در صورت و معنی این و آن دریابش .

۱۸۶

کودل که بداند نفسی اسرارش
کو گوش که بشنود زمن گفتارش
معشوق جمال می‌نماید شب و روز
کو دیده که تا برخورد از دیدارش .

۱۸۷

مخلوق خدا همی نکو می‌دارش
تعظیم همه برای او می‌دارش
هر آینه‌ای که در نظرمی‌آری
آن آینه راتو و برومی‌دارش .

۱۸۸

ترسان ترسان همی روم بر اثرش
پرسان پرسان زخلق عالم خبرش
آسان آسان اگر بیابم وصلش
بوسان بوسان لب من و خاک درش .

۱۸۹

گفتم که : دلم . گفت که : ویران کنمش
گفتم : عظم . گفت که : دیوان کنمش
گفتم : جانم . گفت که : درحضرت من
جانی چه بود تاسخن از جان کنمش .

۱۹۰

مجموع حروف یک الف می خوانش
یا اصل الف به نقطه ای می دانش
نی نی چوبیکی نقطه بود اصل الف
یک نقطه بگو معانی قرآش .

۱۹۱

گنجینه گنج « کُنْتُ كُنْزًا » خوانش
یا صورت الطاف الهی دانش
عین الله است پیش صاحب نظران
آن نور دو چشم برنظر بنشانش .

۱۹۲

رندانه بیا جام می صاف بنوش
ور درد بود نوش کن از غیرپوش
می نوش توچندان که شوی مست و خراب
درکوی مغانت بکشند دوش به دوش .

۱۹۳

درکنج فنا گنج بقامی جویش
جاوید بقای ز فنامی جویش
آن دُرّ یتیمی که همه می جویند
در بحر درآ و عین ما می جویش .

۱۹۴

بردار نقاب و می نگر آن رویش
دانی که نقاب چیست ؟ یعنی مویش
مویی ز سر زلف نگارم به کف آر
آنگه بنشین و خوش خوشی می بویش .

۱۹۵

معنی تنزل ار بدانند « حافظ »
تنزیل به عشق دل بخواند « حافظ »
او کرد نزول ما ترقی کردیم
تحقیق چنین کجا تواند « حافظ » .

۱۹۶

ای جوهر جان پاک مندیش ز خاک
پاکی توترا ز پاک و ناپاک چه باک
آن دم که روان شوی ازین تیره مفاک
خاک تو رود به خاک و پاک توبه پاک .

۱۹۷

مفعول بسی فعل بسی فاعل یک
ماراست یقین اگر ترا باشد شک
بردار حجاب تا نمایی به حجاب
دریاب نصیحتی که گفتم نیک .

۱۹۸

معشوق یکی عشق یکی عاشق یک
این هردو یکی و در یکی نبود شک
یک ذات و صفات صد هزارش می‌دان
یک صد باشد به اعتباری صد یک .

۱۹۹

از دولت عشق عقل گشته پامال
مستقبل و ماضیم همه آمده حال
نه دی و نه فردا و نه صبح است و نه شام
ایمن شده عمرم زمه و هفته و سال .

۲۰۰

در جام جهان نما نظر کن به جمال
تأنقش خیال او نماید بکمال
هر آینه‌ای که در نظرمی آری
تمثال جمالش بنماید تمثال .

۲۰۱

در ملک یگانگی دویی را چه محل
با حضرت او من و تویی را چه محل
آنجا که کلام شاه ترکستان است
هندو و حدیث هندویی را چه محل .

۲۰۲

بنشین به در خلوت دل ای کامل
مگذار که غیر او در آید در دل
زیرا که اگر غیر در آید به وثاق
آسان تو دشوار شود، حل مشکل .

۲۰۳

ما جمله حروف عالیاتیم مدام
پنهان ز همه به غیب ذاتیم مدام
هر چند کتاب عالمی بنوشتیم
پوشیده ز لوح کایناتیم مدام .

۲۰۴

من در ره عشق جان و دل باختم
سربر سرکوی دوست انداختم
خود رابه خود و خدای خود رابه خدا
بشناختم چنان که بشناختم.

۲۰۵

تا خانه دل خلوت اوساختم
غیر از نظر خویش بر انداختم
چون هرچه نظر می‌کنم اومی بینم
بشناختم چنان که بشناختم.

۲۰۶

تا مرکب عشق در میان ساختم
سراز سر دوش نفس انداختم
تا عارف خلوت دل و معروفم
بشناختم چنان که بشناختم.

۲۰۷

تا تیغ به عشق از نیام آختم
پا و سر و دست عقل انداختم
بی زحمت آب و گل من این معنی را
بشناختم چنان که بشناختم.

۲۰۸

در کوی مغان مست و خراب افتادم
توبه بشکسته در شراب افتادم
سر بر در میخانه نهادم چو دگر
رندانه به ذوق در شراب افتادم.

۲۰۹

رفتم به خرابات و خراب افتادم
توبه بشکستم به شراب افتادم
راهی بردم به چشمه آب حیات
تشنه بدم و روان در آب افتادم.

۲۱۰

جان و دل خود فدای جانان کردم
گفتم که مگر محرم جانان گردم
اما دیدم که گر چه گردم خاکش
هرگز نبرد باد به گردش گردم.

۲۱۱

تا باغم عشق او هم آواز شدم
صد بار زیاده بر عدم باز شدم
ز آن راه عدم نیز بسی پیمودم
«رازی» بودم کنون همه راز شدم.

۲۱۲

در کوی خرابات بسی کوشیدم
تا جمله شراب میکده نوشیدم
تا رهبرندگان جهانی باشم
رندانه قبا‌ی عاشقی پوشیدم.

۲۱۳

مخلوق خدا همه نکو می‌دارم
تعظیم همه برای او می‌دارم
هرآینه‌ای که در نظر می‌آرم
محبوب من است و روبرو می‌دارم.

۲۱۴

تا جان باشد به می‌کشی می‌کوشم
در دیر مغان مدام می می‌نوشم
مویی ز سر زلف بتی یافته‌ام
ز تار کنم به عالمی نفروشم.

۲۱۵

در نهصد و نه من دو قران می‌بینم
از مهدی و دجال نشان می‌بینم
وین نوع دگر گردد و اسلام دگر
این سرّ نهان است عیان می‌بینم.

۲۱۶

در ذات همه جلال او می‌بینم
در حسن همه جمال او می‌بینم
بینم همه کائنات در عین کمال
این نیز هم از کمال او می‌بینم.

۲۱۷

تا صورت او در آینه می‌بینم
معنی همه هر آینه می‌بینم
آینه دل به عین او می‌نگرم
این طرفه که او در آینه می‌بینم.

۲۱۸

سمع و بصر و لسان و دست و پایم
چون اوست به لطف او از آن می‌پایم
آزاد از آنم که منم بنده او
در بنده نگر که «سیدم» بنمایم.

۲۱۹

شاه نظری کن که فقیران توایم
گر نیک و بدیم هرچه هست آن توایم
فرمان تو را کمر به جان می‌بندیم
زیرا که همه بنده فرمان توایم.

۲۲۰

ما سوخته‌ایم و بارها سوخته‌ایم
وین خرقه پاره بارها دوخته‌ایم
هر شعله کز آتش زنه عشق جهد
در ما گیرد از آن که ما سوخته‌ایم.

۲۲۱

تا آتش عشق او برافروخته‌ایم
عود دل خود بر آتش سوخته‌ایم
دل سوخته‌ایم و کار آتش بازی
آموخته‌ایم و نیک آموخته‌ایم.

۲۲۲

مایافته‌ایم آنچه ما یافته‌ایم
گم کرده خود رابه خدا یافته‌ایم
گنجی که نیافت هیچکس در عالم
و یافته‌ایم و نیک و یافته‌ایم.

۲۲۳

در کنج فنا گنج بقا یافته‌ایم
در ملک عدم وجود را یافته‌ایم
خود رابه خدا شناختیم ای عارف
آنگاه خدا رابه خدا یافته‌ایم.

۲۲۴

تا ما نظر از اهل نظر یافته‌ایم
از سرّ وجود خود خبر یافته‌ایم
ما دُرّ یتیم را به دست آوردیم
دریای محیط پرگهر یافته‌ایم.

۲۲۵

در مجلس انس همدمی یافته‌ایم
در پرده عشق محرمی یافته‌ایم
عالم چه کنم که از دو عالم بهتر
در سینه خویش عالمی یافته‌ایم.

۲۲۶

انگشت زنان بر در جانان رفتیم
پیدا بودیم اگر چه پنهان رفتیم
گویند که رفت «نعمت‌الله» ز جهان
رفتیم ولی به نور ایمان رفتیم.

۲۲۷

در کوی خرابات خراب افتادیم
رندانه به ذوق در شراب افتادیم
در بحر محیط کشتی می‌رانندیم
کشتی بشکست ما در آب افتادیم.

۲۲۸

در کتم عدم سریر شاهی داریم
و آن مملکت نامتناهی داریم
عالم همه داریم ولیکن چه کنیم
چون گنج معارف الهی داریم.

۲۲۹

این هر دو به ذوق بی‌شکی می‌نگریم
در هر دو جهان آن یکی می‌نگریم
در هر چه نظر کنیم او می‌بینیم
بر دیده نه‌ایم و نیک‌کی می‌نگریم.

۲۳۰

مادرویشیم پادشاهی بخشیم
ملکی از ماه تابه ماهی بخشیم
عالم چه بود که در زمان بخشش
مجموع خزائن الهی بخشیم.

۲۳۱

جوهر آب است و گوهرش دُرّ یتیم
دریاب بیان ما که سرّی است عظیم
موج است و حباب نزد ما هر دو یکی است
بگذر زدویی یکی مسازش به دونیم.

۲۳۲

در کتم عدم قلندر چالاکیم
در ملک وجود مالک افلاکیم
در کوی فنا جام بقا می‌نویشیم
در مجلس عشق ساقی لولاکیم.

۲۳۳

در حکمت آفرینش ای یار سلیم
گرز آنکه نظر کنی توان دید حکیم
بی‌حکمت نیست هر چه باشد موجود
خواهیش حقیر گیر و خواهیش عظیم.

۲۳۴

هرچند که پابسته این آب و گلیم
از روی کریمان دوعالم خجلیم
در روی جهان نیست چو کرمان جایی
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم.

۲۳۵

والله به خدا که ما خدا می‌دانیم
اسرار گداو پادشا می‌دانیم
سرپوش فکنده‌ایم بر روی طبق
سرّی است در این طبق که ما می‌دانیم.

۲۳۶

ما محرم راز حضرت سلطانیم
احوال درون و هم برون می‌دانیم
منشی قضا هرچه نویسد مجمل
بر لوح قدح مفضلش می‌خوانیم.

۲۳۷

ما عادت خود بهانه جویی نکنیم
جز راستروی و نیک‌خویی نکنیم
آنها که به جای ما بدیها کردند
گردست دهد بجز نکویی نکنیم.

۲۳۸

بشنو که لطیفه‌ها نکو می‌گویم
با قطب نشسته روبرو می‌گویم
هرچند که از گفته «سید» شنوی
اما به خدا که من ازو می‌گویم.

۲۳۹

هم جام جهان‌نمای عالم ماییم
هم آینه روشن آدم ماییم
گریک نفسی از دم ما مرده شوی
می‌دان بیقین کاین دم و آن دم ماییم.

۲۴۰

آن صورت الطاف الهی ماییم
هم جامه جامه‌دار شاهی ماییم
مامحرم راز حضرت سلطانیم
داننده اسرار کماهی ماییم.

۲۴۱

او جمع همه، همه تفصیل ویم
ز آن لحظه پی جمع و تفصیل نیم
در جام میم و گاه در جام شراب
اما همه جا حقیقتاً عین مییم.

۲۴۲

از لوح وجود بخوان توحافق قران(؟)
وز لوح قدر باز بگیرش فرقان
در مکتب عقل و نفس کلیه را(؟)
هم مجمل و هم مفصل از هر دو بخوان.

۲۴۳

ماییم زخود وجود پرداختگان
و آتش به وجود خود در انداختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای دراز
پروانه صفت وجود خود باختگان.

۲۴۴

آن شاه که آن قسیم ناراست وجنان
در ملت و ملک صاحب سیف و سنان
ملک دوجهان بجملگی آن وی است
این رابه سنان گرفت و آن رابه سه نان.

۲۴۵

ای خواجه به جامه کسان ناز مکن
بی حسن به روز، ناز آغاز مکن
چون نیست ترا قماش بزازی هیچ
اندر سر بازار دکان باز مکن.

۲۴۶

ای شاه رعیتی که حق داد به تو
در دمت تست آن رعایت می‌کن
از نیک و بد اهل ممالک می‌پرس
تحقیق رعیت ولایت می‌کن.

۲۴۷

در هر نفسی کسب کمالی می‌کن
بر لوح دلت نقش خیالی می‌کن
بر چشمه چشم ما نظر می‌فرما
از ماطلب آب زلالی می‌کن.

۲۴۸

خواهی که ز دوزخ برهانی دل و تن
اثنی عشری شو و گزین مذهب من
دانی سه محمد بود و چهار علی
باجعفر و موسی و حسین و دوحسن.

۲۴۹

گفتم: شاهم. گفت که: از دولت من
گفتم: ماهم. گفت که: از طلعت من
گفتم: خواهم که پادشاهی کردم
گفتا: گردی ولیکن از خدمت من.

۲۵۰

عینی به ظهور در همه اشیا بین
دروحدت ذات کثرت اسما بین
بر دیده ما نشین و نیکو بنگر
امواج و حباب و قطره و دریا بین.

۲۵۱

دل مغز حقیقت است، تن پوست ببین
در کسوت روح صورت دوست ببین
هر ذره که او نشان هستی دارد
یا سایه نور اوست یا اوست ببین.

۲۵۲

در سایه او تو آفتابش می‌بین
تمثال جمال اودر آتش می‌بین
جز نقش خیال او نبینی در خواب
گر می‌خواهی برو به خوابش می‌بین.

۲۵۳

جانا لب زیرین تو به یا زبرین
نیمی عسلین آمد و نیمی شکرین
من فرق میان این و آن نتوانم
صد رحمت ایزدی بر آن بادو براین.

۲۵۴

بِوَابِ از آن نشانده‌اند بر دراو
تا او گردد هرکه ندارد سراو
صد جان به جوی است نزد جانانه ما
جانی چه بود که باشد آن درخوراو.

۲۵۵

وقتی که نباشد این خیال من وتو
او باشد واو باشد واو باشد واو
این است بیان «لی مع الله» برما
گر عارف کاملی بدانش نیکو.

۲۵۶

در ساغر مابجز می ناب نیو
با عاشق مست عقل مخمور که بو
گویی ز فلان چشمه روان آب خوش است
با بحر محیط قطره آب چه بو.

۲۵۷

ای مظهر ذات راضیات آمده تو
بل عین صفات را چو ذات آمده تو
بی ذات و صفات کاینات است عدم
ای ذات و صفات کاینات آمده تو.

۲۵۸

در بحر درآ و عین ما از ماجو
آن دُرّ یتیم را در این دریا جو
گویی که کجا مراد خود خواهم یافت
جا را بگذار و جای آن بی جا جو.

۲۵۹

در بحر درآ درّ یتیم از ماجو
آن درّ یتیم از چنین دریا جو
اسمای اله گنج بی‌پایان است
گنج ار طلبی از همه اشیا جو.

۲۶۰

گر شه خواهی محرم آن شاه بجو
در راه درآ و بار همراه بجو
گر بنده وسیدی به هم می‌طلبی
برخیز و یا و «نعمت‌الله» بجو.

۲۶۱

این جامه دوخته برانداز و برو
این ساز مجرّدانه بنواز و برو
در آتش عشق اگر بسوزی خوش باش
سیم و زر خود تمام بگداز و برو.

۲۶۲

اسم و صفت و مظاهر و ظاهرکو
خود نام و نشان و باطن و ظاهرکو
معمشوقه و عشق و عاشق آنجا نبود
منظور کجا نظر کجا ناظرکو.

۲۶۳

شب خیز که راز او نگوید با او
شبخیزی او سهل بود ای نیکو
برخیز به شب راز بگو و بشنو
مقصود ز شبخیزی ما رامی‌گو.

۲۶۴

بگذر ز حدوث وزقدم هیچ مگو
بگذر ز وجود وز عدم هیچ مگو
از جام جهان‌نما می عشق بنوش
با ما ز شراب جام جم هیچ مگو.

۲۶۵

یارب دانی که من به گاه و بیگاه
جز در تو نکردم از چپ و راست نگاه
حسن تو مه است و شاهدان چون آیند
در آب نظر می‌کنم و بینم ماه.

۲۶۶

یارم ز سرنـاز نقابی بسته
بگشوده دو زلف و خوش حجابی بسته
در دیده ما خیال روی خوش
نقشی است که بر عارض آبی بسته

۲۶۷

در کتم عدم عقل خیالی بسته
در پرده آن خیال خوش بنشسته
و هم آمده و مزاحم عقل شده
کوری و کوری به همدگر پیوسته.

۲۶۸

رند است کسی که از خودی وارسته
پیوسته یگانه با یکی پیوسته
بر خاسته از هردو جهان رندانه
در کوی خرابات مغان بنشسته

۲۶۹

درویشانند بـینوا افتاده
شاهند ولی همچو گدا افتاده
از اوّل ماه تا به آخر شب و روز
بر خاک سرکوی فنا افتاده.

۲۷۰

ای در طلب گره‌کشایی مرده
در وصل فتاده وز جدایی مرده
ای بر لب بحر تشنه در خواب شده
ای بر سر گنج وز گدایی مرده.

۲۷۱

ای هست همه ز هست توهست شده
وی هر دو جهان از می تومست شده
یاری که ز دست تست آن دستان یافت
ز آن دست هزار بار از دست شده.

۲۷۲

ساقی می خمخانه به ما پیموده
در هر جامی می دگر بنموده
جاوید اگر شراب بخشد مارا
نوشیم و بپوشیم چنین فرموده.

۲۷۳

دیدم صنمی جام می نوشیده
از نقش و خیال جامه‌ای پوشیده
گفتم: ز کجا شراب نوشی؟ گفتا:
از خمّ می که خود بخود جوشیده.

۲۷۴

تشریف شریف از خدا پوشیده
جام می‌عشق او به جان نوشیده
در راه خدا گرم روان گردیده
مستانه چو خم می‌خوشی جوشیده.

۲۷۵

از غیر تو دارم همه روزه روزه
هر شب کنم از عطای تو دریوزه
تا روزه من ترا قبول افتاده
جان و دل من به روزه‌اند هر روزه.

۲۷۶

موجود به واجب‌الوجودیم همه
هستیم ولی هیچ نبودیم همه
از جود وجود عشق موجود شدیم
بی‌جود وجود بی‌وجودیم همه.

۲۷۷

در هر دو جهان غیر یکی باشد نه
در بودن آن یکی شکی باشد نه
گر ز آنکه یکی دردگری می‌نگری
در مذهب عشق نیککی باشد نه.

۲۷۸

حرص و حسد و بغض و ریا و کینه
اوصاف بشر طبیعت دیرینه
حقا که به گرد هیچ مردی نرسی
تا پاک نگرددت از اینها سینه.

۲۷۹

ما را می‌کهنه باید و دیرینه
از روز ازل تا به ابد سیری نه
خم از عدم و صراحی از جود وجود
او تلخ نه و شور نه و شیرین نه.

۲۸۰

مستم ز خرابات ولی از می نه
نقلم همه نقل است و حریم شی نه
ای عالمیان نشان ولیکن پی نه
عالم همه درمن است و من در وی نه.

۲۸۱

اسرار سعادت نه به عادت زده‌ای
وز گنج همه روزه زیادت زده‌ای
این چشم سیه سرخ برابرو که تراست
پیداست که از سرارادت زده‌ای.

۲۸۲

مقصود از این سخن اگر دریایی
هرچند که قطره‌ای ولی دریایی
از جام حباب می‌خوری آب ولی
خوش باش اگر به ذوق ما دریایی.

۲۸۳

گر معرفت نامتناهی یابی
در عین همه نور الهی یابی
بیرون ز تو نیست خویشتن رابشناس
از خود بطلب هر آنچه خواهی یابی.

۲۸۴

گر ز آنکه تو الطاف الهی یابی
وین بحر محیط ماکماهی یابی
هرچند گدا و بینوایی ای یار
اندیشه مکن که پادشاهی یابی.

۲۸۵

یاری دارم یگانه سرمستی
هستی که جز اونیست به عالم هستی
گویند بگیر دست اورادر دست
دستش گیرم اگر بیابم دستی.

۲۸۶

داماد بیاید و کند دامادی
غمها برود به مارسد آن شادی
گویی که منم بنده سلطان جهان
از مابطلب تو خط آن آزادی.

۲۸۷

با آنکه تو اندر پی مقصود خودی
نه واجد غیری و نه موجود خودی
مقصود تو از طاعت معبود اگر
بهبود خوداست پس تو معبود خودی.

۲۸۸

گفتم که: منم. گفت: حجابی داری
گفتم: نه منم. گفت: خرابی داری
گفتم که: وصال تو کجا یابم من
گفتا که: برو خیال خوابی داری.

۲۸۹

معشوق یکی، صفات او بسیاری
وز هرصفتی به عاشقی بازاری
یاری که ورا به هرصفت دارد دوست
یاری باشد چو «سید» ما باری.

۲۹۰

گفتم: مستم. گفت: چنین پنداری
گفتم: هشیار. گفت: تونه هشیاری
گفتم: چه کنم؟ گفت که: می‌گو چه کنم
گفتم: تاکی؟ گفت که: تاجان داری.

۲۹۱

تا باخبرم ز تو ندارم خبری
وز مایی واز منی نمانده اثری
بیخود نگرم به خود خدا می‌بینم
این است نظر به چشم ماکن نظری.

۲۹۲

از مبدأ واز معاد بشنوخبری
کز مبدی واز معید یایی اثری
در آینه وجود تو نتوان دید
عالم بتمام اگر توداری نظری.

۲۹۳

از مبدأ واز معاد اگر باخبری
می‌کن نظری به ماکه صاحب نظری
مجموع مراتب وجود ازتحقیق
از وی گیری و باز با وی سپری.

۲۹۴

این هرسه اگر چنانکه قربان سازی
در آتش عشق نیک بریان سازی
عیدی بکنی و گر قبولت افتد
شکرانه تو جان فدای جانان سازی.

۲۹۵

از فقر به عالم معانی برسی
از ترک به ذوق آن جهانی برسی
گر ترک وجود ماسوی‌الله کنی
چون خضر به آب زندگانی برسی.

۲۹۶

گر زآنکه نه در بند هوا و هوسی
بامانفسی برآ اگر هم‌نفسی
این یک نفس عزیز را خوار مدار
دریاب که بازمانده یک نفسی.

۲۹۷

خواهی که در این زمانه اوحد باشی
در حضرت ذوالجلال مفرد باشی
دارم سخنی که عقل گوید احسن
چون نیک توان بود چرا بد باشی.

۲۹۸

گفتم: به لبانت که سراسر نمکی
گفتا: تو چه دانی لب من تانمکی
گفتم که: در این مدینه هستی تورسول
گفتا که: محمدم ولیکن نمکی.

۲۹۹

هم تازه گلی هم شکری هم نمکی
بربرگ گل سرخ چکیده نمکی
خوبان جهان بجملگی چون نمکند
شیرین نبود نمک توشیرین نمکی.

۳۰۰

زهار دلا مکوش جز برنیک
زیراکه زیان نکرد کس درنیک
گرزآنکه کسی به جای تو نیک نکرد
تو نیک کن به جای او گرنیک.

۳۰۱

گر زآنکه به ذوق علم مارادانی
خود رابشناسی و خدا را دانی
گردردی درد دل چو مانوش کنی
آن دردی درد دل دوا را دانی.

۳۰۲

ای آنکه طلبکار جهان جانی
جانی ودلی و بلکه خود جانانی
مطلوب تویی طلب تویی طالب تو
دریاب که خود هرآنچه جویی آنی.

۳۰۳

وقتی که توکلت فراموش کنی
بادلبر من دست درآغوش کنی
ور زآنکه سبوکشی و منت داری
جامی زمی توکلم نوش کنی.

۳۰۴

اظهار صفات حق به باطل چه کنی
حق راتوبه باطلی مقابل چه کنی
رو بردرکبر یاتکبر بگذار
ازکبر بجز هلاک حاصل چه کنی.

۳۰۵

بشنو زهواکه باتوگویم سخنی
هرچند هواخوش ننماید زمینی
بگذر زهواکه این هوایی دگر است
ماراست هوای یوسف و پیرهنی.

۳۰۶

بردار زپیش پرده خودینی
زینسان که تویی اگرکنی خود بینی
ابلیس سزای خود زخود بینی دید
تو نیز مکن وگرکنی خودینی.

۳۰۷

گرعالم سرّ «لی مع الله» شوی
داننده راز بنده وشاه شوی
گرسورت ومعنی جهان دریایی
واقف ز رموز «نعمت‌الله» شوی.

۳۰۸

گرمست شراب «اذکرالله» شوی
گویا به دم «انطقناالله» شوی
ور نعمت حق راتوبه حق بنشاسی
حقّا که تونیز «نعمت‌الله» شوی.

۳۰۹

بی‌رنگ اگر ز رنگ آگاه شوی
داننده سرّ «صبغة‌الله» شوی
گر نعمت او بی‌حد و عد بشناسی
حقّا که تونیز «نعمت‌الله» شوی.

۳۱۰

در راه خدا اگر چنین کشته شوی
مردانه به خون خویش آغشته شوی
تو زنده دلی وزنده جاویدی
چون مرده کجا به مرده‌شو شسته شوی.

۳۱۱

تا جامع اسرار الهی نشوی
شایسته تخت پادشاهی نشوی
تا غرقه دریا نشوی همچون ما
داننده حال ماکماهی نشوی.

۳۱۲

بویی که تو از مشک و قرنفل شنوی
از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
چون نغمه بلبل ز پی گل شنوی
گل گفته بود کز چه ز بلبل شنوی.

۳۱۳

بی‌آینه تمثال نماید هی هی
بی‌ماه به شب مهر برآید هی هی
سوزد سُبحات وجه اودیده ما
گر پرده وجه برگشاید هی هی.

۳۱۴

درکتم عدم وجود جویی هی هی
باماسخنی ز ذات گویی هی هی
موجی و حباب نزد ماهر دویکی است
برآب نشسته آب جویی هی هی.

۳۱۵

درعالم حُسن برهمه شاه تویی
خوبان همه چون ستاره و ماه تویی
ای نور دوچشم وای «خلیل‌الله» من
سجّاده‌نشین «نعمت‌الله» تویی.

۳۱۶

از بهر خدا اگر خدا می‌جویی
می‌دان که خدا رابه هوا می‌جویی
اورا بطلب تا که بیابی او را
غیرش چه کنی غیر چرا می‌جویی.

منابع و توضیحات

- ۱- دیوان ۶۷۴
- ۲- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۱۷
«عبدالصمد: مظهر صمدیت است و ملجأ اصحاب و احباب و رفع بلیات و ایصال خیرات و شفاعت کرده شود به وی عندالله تعالی دررفع عذاب و اعطاء ثواب و محل نظر عنایت حق است به سوی عالم در ربوبیت حق»
- ۳- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۵۲- دیوان ۷۶۴
«ماءالقدس: علمی که نفس را طاهر گرداند از دنس طبیعی و از نجاست رذایل شهبانیه یا شهود حقیقی است به تجلی قدیم که رافع حدث است.»
«ماءالقدس علم الهی را گویند که نفوس را از آلودگیهای طبیعت و رذائل طبایع پاک گرداند.» (حاشیه دیوان)
- ۴- دیوان ۶۷۴
- ۵- مکاشفات، رسائل ج ۲ ص ۳۵۴ - (داندمارا، سوخته نه‌ای) - دیوان ۶۷۴ (صنم دلکش)
کش: بغل، تهی‌گاه، سینه. (برهان)
- ۶- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۶ - دیوان ۶۷۴
- ۷- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۵۹
- ۸- شرح ایات فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۷۹ (ن.ل.: دیدیم نعیم)
«هر آینه نعیم اهل جهنم مابین نعیم اهل جنان خواهد بود؛ چه نعیم نفوس طیبه به ادراک طبیات است و نعیم نفوس خبیثه به خبیثات.»
- ۹- دیوان ۶۷۵
- ۱۰- دیوان ۶۷۵ (نرگس همه رنگ) - مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۹۸
- ۱۱- تعریفات، رسایل ج ۲ ص ۱۶۷

« غیر حق مسبوقند به عدم و معتقدند به ذات. اما اگر واحدی از بنی آدم بعد از عنایت الهی به نوافل خیرات به حضرت او تقریبی یابد..... معتلی باشد به ذات خود و صحیح به عرض اما وجود مفاض عام که ظل وجود مطلق است به حسب ظهور در مرایای اعیان ممکنات و در صور مختلفه موجودات از ارض و سماوات در نظر ناظر معتل نماید، صحیح باشد به ذات و معتل به عرض. »
شاعر در این رباعی میان الفاظ ادبی « معتل، صحیح، معانی، بیان » رعایت تناسب کرده است.

۱۲- دیوان ۶۷۴

۱۳- دیوان ۶۷۴

۱۴- دیوان ۶۸۰

۱۵- دیوان ۶۸۰

۱۶- دیوان ۶۷۸

مربوب : پرورده شده، بنده، عبد، مملوک. (معین)

۱۷- مجموع اللطایف، رسایل ج ۴ ص ۲۰۱

۱۸- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۶۹

« علامت عارف بالله به حقیقت معرفت، آن است که اگر نور آفتاب سر آن عارف از مطلع معرفت طلوع کند و دیگری به سر او مطلع شود، سر مقدس او را منزه از علم او به او.»

۱۹- دیوان ۶۷۶

۲۰- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۹۶ - دیوان ۶۸۰ - مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۹۸ (گر دوست)

۲۱- دیوان ۶۷۸

۲۲- رموز، رسایل ج ۳ ص ۴۲ - دیوان ۶۷۹ (علم زندگانی، قول و بیانی)

« محقق که به علم کشفی تحقق یابد، رحمت الهیه شامل حال او باشد و به علم حقیقی الهی ادراک حقایق اشیا کند کماهی و علم صحیح نوری که کاشف اشیا است و آن نور عبارت است از تجلی الهی در حضرت نور ذات.»

۲۳- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۲۷

۲۴- تحقیق فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۰۰

۲۵- دیوان ۶۷۸

۲۶- دیوان ۶۷۹

۲۷- دیوان ۶۷۸

۲۸- مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۹۸

« در جواب این رباعی از فضلی عهد نوشته :

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گرخوب نیامد این صور عیب که راست و رخوب آمد شکستش بهر چراست ،

۲۹- دیوان ۶۷۵

۳۰- دیوان ۶۷۵

۳۱- دیوان ۶۷۶

۳۲- دیوان ۶۷۵

۳۳- دیوان ۶۷۵

۳۴- دیوان ۶۷۷

۳۵- دیوان ۶۷۸

۳۶- دیوان ۶۷۷

۳۷- دیوان ۶۷۷

۳۸- دیوان ۶۷۷

۳۹- دیوان ۶۷۷

۴۰- دیوان ۶۷۷ - فصلی از جامع مفیدی ، مجموعه در ترجمه احوال ۱۳۸

۴۱- دیوان ۶۷۷

۴۲- مجموع اللطایف ، رسایل ج ۴ ص ۲۳۹ - دیوان ۶۷۹

۴۳- دیوان ۶۷۹

۴۴- دیوان ۶۷۸ (آزاد)

۴۵- دیوان ۶۷۹

۴۶- دیوان ۶۷۶

۴۷- دیوان ۶۷۶

۴۸- دیوان ۶۷۶

۴۹- دیوان ۶۸۰

۵۰- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۶۵ - دیوان ۶۷۹ (برای چو منی)

۵۱- دیوان ۶۷۸

۵۲- دیوان ۶۷۹

۵۳- دیوان ۶۷۹

۵۴- دیوان ۶۷۷

۵۵- دیوان ۶۷۸

۵۶- دیوان ۶۷۸ - مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۹۸

۵۷- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۹۷ - دیوان ۶۸۰ (عیش) - مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۹۸

- ۵۸- مکتوبات شاه، رسایل ج ۱ ص ۴۱۰ (هیچ نخست)
۵۹- دیوان ۶۷۵
۶۰- دیوان ۶۷۶
۶۱- دیوان ۶۷۶
۶۲- دیوان ۶۷۶
۶۳- توحید، رسایل ج ۲ ص ۴۱ - دیوان ۶۸۰ (لوث)
لوث : اقسام طعامهای لذیذ و طعام درنان تنک پیچیده باشد. (برهان)
۶۴- دیوان ۶۸۰ - ریاض‌العارفین ۱۴۷ (مریخ فناکنج ، درحلقه)
۶۵- محبت نامه ، رسایل ج ۱ ص ۲۰۹ - دیوان ۶۸۰ (بسته بود، زودبرجست)
۶۶- مکاشفات ، رسایل ج ۲ ص ۳۳۵ - دیوان ۶۸۰ (دانی که ، که اندرین سخن ، خود نتوان)
۶۷- شرح ایات فصوص‌الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۴۰
۶۸- عیون ، رسایل ج ۲ ص ۴۰۰
۶۹- دیوان ۶۸۶
۷۰- بیان اصطلاحات ، رسایل ج ۴ ص ۱۶۷
۷۱- مهدیه ، رسایل ج ۱ ص ۷۹ (ن.ل.: طاعت او برپيچد)
۷۲- دیوان ۶۸۶
۷۳- دیوان ۶۸۶
۷۴- دیوان ۶۸۶
۷۵- بیان اصطلاحات ، رسایل ج ۴ ص ۴۲
«الظاهر: پاکی که خدای تعالی او را نگاه دارد از مخالفات.»
۷۶- دیوان ۶۸۷
۷۷- دیوان ۶۸۷
۷۸- فیوضات ، رسایل ج ۳ ص ۳۱ - دیوان ۶۸۶ (تمثال به ما می‌نگرد)
۷۹- تحقیقات ، رسایل ج ۲ ص ۷۶ - دیوان ۶۸۸ - مجمع‌الفصاح ج ۴ ص ۹۹ (می‌نماید)
۸۰- دیوان ۶۸۸ - مجمع‌الفصاح ج ۴ ص ۹۹
۸۱- دیوان ۶۸۸
۸۲- دیوان ۶۸۷
۸۳- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۶۳
اشارات و شفا نام دو کتاب بوعلی سینا در حکمت.
شمسیه، کتابی است مختصر در منطق تألیف نجم‌الدین عمرکاتبی قزوینی که قطب‌الدین رازی

و تفتازانی بر آن شرح نوشته‌اند.

۸۴- شرح ابیات فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۵۴

گیش: گوسفند نر شاخدار، قوچ (معین)

۸۵- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۴۹

۸۶- انعامات، رسایل ج ۲ ص ۴۳۰- دیوان ۶۸۶ (مراعاتی، بخشید، سلطان به کرم)

۸۷- تحقیق در فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۰۴

۸۸- دیوان ۶۸۷

۸۹- دیوان ۶۸۶ - مجمع الفصحا ج ۴ ص ۹۹ (حجاب ره) - ریاض العارفین (تا در خیال او مرا

در بان، حجاب ره)

۹۰- دیوان ۶۸۷

۹۱- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۹ - دیوان (بروکه عشق، عشق آمد و راه زهد زرقانی، میخانه چو

گرم گشت)

۹۲- شرح فص الاول من فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۴۱ (در هر دو جهان ظهور سلطانی شد)

- دیوان ۶۸۷ (یاری که عنایت، در هر دو جهان عالم)

۹۳- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۵۴ - دیوان ۶۸۲ (یاری که مدام)

« بعضی عرفا فرموده‌اند که مرآت را در نماینده اثری است، نعم این قول صحیح است، اما من

وجه لامطلقاً، زیرا که اثر مرآت وقتی صحیح بودی که در حقیقت منطبع اثر نمودی و آن غیر واقع

است.»

۹۴- دیوان ۶۸۲ (سودو)

این رباعی منسوب به خواجه عبدالله انصاری نیز هست و در «گنج‌نامه» او چاپ افغانستان ص

۲۶۸ و «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۲۵ آمده است.

۹۵- دیوان ۶۸۱ (رندانه به عشق چشم سرمست خوش است) - آثار درویش محمد طبسی ۳۷۹

بدون ذکر نام.

۹۶- نکات، رسایل ج ۳ ص ۱۴۷ - دیوان ۶۸۱ (بهانه‌بر) - ریاض العارفین ۱۴۷ (می‌گویند راز،

و ر نافه شما بهانه‌بر)

۹۷- مکاشفات، رسایل ج ۲ ص ۳۵۵

۹۸- دیوان ۶۸۱

۹۹- شرح فص الاول من فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۶۶ - دیوان ۶۸۲

۱۰۰- دیوان ۶۸۲

۱۰۱- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۵۵

- ۱۰۲- تعریفات، رسایل ج ۲ ص ۱۶۵ - دیوان ۶۸۲ - طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۹
- ۱۰۳- نفخه روحیه، رسایل ج ۱ ص ۲۷۸
- «قال الله تعالى في حق آدم (ع) فاذا سويته ونفخت فيه من روحي، يعني بعد از تسوية صورت انسانیه و حصول استعداد قبول روحیه، آدم را روحی بلا واسطه کرامت فرمودند.»
روحی.ر.ک. سورة ۱۵، آیه ۲۹.
- ۱۰۴- شرح فص الاول من فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۶۳
- ۱۰۵- معرفت صغیر، رسایل ج ۱ ص ۳۱۰
- ۱۰۶- انعامات، رسایل ج ۲ ص ۴۳۷
- دراصل مصراع چهارم موجود نیست.
- ۱۰۷- مجموع اللطایف، رسایل ج ۴ ص ۲۴۸
- «زوائد در اصطلاح اهل الله یعنی صوفیه، زیادتى ایمان است به غیب و یقین.»
- ۱۰۸- تحقیق فصول الحکم، رسایل ج ۴ ص ۲۸۷
- ۱۰۹- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۰
- ۱۱۰- قطبیه، رسایل ج ۱ ص ۱۵۰
- «اما اوتاد چهاراند؛ یکی در مغرب است، اسم او عبدالودود، و یکی در مشرق، اسم او عبدالرحمن و یکی در جنوب اسم او عبدالرحیم و یکی در شمال اسم او عبدالقدوس، و جهات اربعه معمور به وجود این چهار اوتاد است و چنانکه کوه سبب ساکنی زمین است، اوتاد واسطه معمور جهات اربعه‌اند.»
- ۱۱۱- دیوان ۶۸۲
- مُصَفّی: صاف کرده شده، پاکیزه، مبرا، خالص، بی غش. (معین)
- مزگی: پاک کرده شده. (معین)
- ۱۱۲- دیوان ۶۸۲ - مجمع الفصحا ج ۴ ص ۹۹
- ۱۱۳- دیوان ۶۸۲ - آثار درویش محمد طبسی ۵۱۵ (مدام افغان، ای جان عزیز من) بدون قید نام شاعر است و مصراع چهارم آن ناقص.
- ۱۱۴- دیوان ۶۸۱
- بیت اوّل به نام عبدالرحمان جامی است و در لوا مع ص ۱۴۶ و شرح رباعیات ص ۸۸ آمده است.
- اما رباعی باندک اختلافی از نجم‌الدین رازی است. ر.ک. اشعار شیخ نجم‌الدین رازی ص ۱۸
- ۱۱۵- دیوان ۶۸۱
- ۱۱۶- دیوان ۶۸۱
- ۱۱۷- دیوان ۶۸۱ (از قیدو) - مجمع الفصحا ج ۴ ص ۹۸ (گلابش رانند، وز قید، آبش دانند) -

- ریاض‌العارفین ۱۴۷
- ۱۱۸ - دیوان ۶۸۱ - مجمع‌الفصحاح ج ۴ ص ۹۸ - ریاض‌العارفین ۱۴۷ (جایی، وحی است، باشد نام)
- ۱۱۹ - دیوان ۶۸۱
- ۱۲۰ - قطیبه، رسایل ج ۱ ص ۱۵۱ - مکتوبات شاه، رسایل ج ۱ ص ۴۱۲ (گر جام، عشق ما، همه خلق را)
- ۱۲۱ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۶۸
- ۱۲۲ - دیوان ۶۸۲ - مجمع‌الفصحاح ج ۴ ص ۹۹
- ۱۲۳ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۶۴
- ۱۲۴ - مجمع‌الاسرار، رسایل ج ۱ ص ۳۰۱ - آثار درویش محمد طبسی ۲۰۱ بدون ذکر نام.
- ۱۲۵ - فیوضات، رسایل ج ۳ ص ۳۲
- ۱۲۶ - دیوان ۶۸۳
- ۱۲۷ - دیوان ۶۸۳
- ۱۲۸ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۰۲
- ۱۲۹ - سلوک، رسایل ج ۱ ص ۱۸۴
- «سبیل سایرین السیر الی الله وطریق طایران الطیر بالله است.»
- ۱۳۰ - دیوان ۶۸۵
- ۱۳۱ - دیوان ۶۸۵
- ۱۳۲ - مکاشفات، رسایل ج ۲ ص ۳۲۲ - دیوان ۶۸۴
- ۱۳۳ - محبت‌نامه، رسایل ج ۱ ص ۲۱۴
- ۱۳۴ - دیوان ۶۸۵
- ۱۳۵ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۲۱
- «تفرقه: تفرغ خاطر است و مشغولی به خلق.»
- ۱۳۶ - شرح ابیات فصوص‌الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۹۹ - دیوان ۶۸۴ (بسازند)
- ۱۳۷ - دیوان ۶۸۴
- ۱۳۸ - دیوان ۶۸۴
- ۱۳۹ - دیوان ۶۸۵
- ۱۴۰ - دیوان ۶۸۵ (ن.ل: باطن شمس است و ظاهراً ماه بود، روشن بنگرکه) - آثار درویش محمد طبسی ۱۲۵ (محمد است و او) بدون قید نام شاعر.
- ۱۴۱ - دیوان ۶۸۵
- ۱۴۲ - دیوان ۶۸۵

- ۱۴۲- شرح ابیات فصوص‌الحکم، رسایل ج ۴ ص ۵۰۸
 «قال علی (ع) الناس ينام فاذا ماتوا انتبهوا یعنی مردم در خوابند آنگاه که بمیرند بیدار می‌شوند.»
- ۱۴۴- شرح ابیات فصوص‌الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۹۶ (به مردم بنمود) - دیوان ۶۸۳ (چهل)
 قرن نهم هجری معادل قرن پانزدهم میلادی است یعنی بیش از ۱۴۰۰ سال از تولد عیسی بن مریم گذشته است. عدد ۱۷۴۰ بیانگر چه چیزی است؟ و اختلاف بیش از ۳۰۰ سال از کجا حاصل گشته است؟
- ۱۴۵- دیوان ۶۸۳
- ۱۴۶- دیوان ۶۸۴
- این رباعی منسوب به خواجه عبدالله است، ر.ک. گنج‌نامه خواجه ص ۳۱۱ و رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری ص ۳۰ - درواقع از نجم‌الدین رازی است ر.ک. مرصادالعباد ص ۱۳۳ و اشعار شیخ نجم‌الدین رازی ص ۱۹.
- ارجعی: سورة الفجر آیه ۲۷ و ۲۸ «يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية.»
- ۱۴۷- دیوان ۶۸۴
- ۱۴۸- رموز، رسایل ج ۳ ص ۵۰ (خوشی) - دیوان ۶۸۳ (آن نور)
- ۱۴۹- مکاشفات، رسایل ج ۲ ص ۳۵۱ - دیوان ۶۸۳ (از او می‌یابد، افزاید، بریابد)
 «اما آب متعارف، به حکم وجعلنا من الماء كل شيء حي مظهر اسم‌الحی است.»
- ۱۵۰- منشآت، رسایل ج ۱ ص ۳۷۲
- «قال رسول الله (ص): من مات فقد قامت قيامة، و دیگر قیامت موت ارادی است و آن اعراض است به اراده از متاع دنیا و طیبیاتش و از مقتضیات و لذاتش و عدم متابعت هوی. قال رسول الله (ص) موتوا قبل ان تموتوا.»
- ۱۵۱- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۵۳ - دیوان ۶۸۳ (خواجه ما)
- ۱۵۲- ذوق، رسایل ج ۳ ص ۱۲۰
- ۱۵۳- اصول، رسایل ج ۲ ص ۳۶۳ - دیوان ۶۸۴
- «عين واحد در ظهور عیون متکثره می‌نماید و عیون متعدده در بطون عین واحده»
- ۱۵۴- انعامات، رسایل ج ۲ ص ۴۲۰
- ۱۵۵- ایجادیه، رسایل ج ۲ ص ۲۷ - دیوان ۶۸۳
- ۱۵۶- تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۱ - اسرار الحروف، رسایل ج ۳ ص ۳۵۱ - رساله ها، رسایل ج ۳ ص ۳۸۷ (دریاب که) - دیوان ۶۸۶ (به یک الف هویدا، وین)
 «الف اول حروف است و آخر نقاط و هم چنانکه اول حروف است، حرف اول اسم اعظم است. والف که حرفی از حروف منفصله است مستجمع نقاط ثلاثه است.»

«قال امیر المؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب علیه الصلوٰۃ و السّلام: العلم نقطه کثرها الجاهلون»

۱۵۷ - نکات، رسایل ج ۳ ص ۲۵۰

۱۵۸ - تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۵ - دیوان ۶۸۶ (که تا)

۱۵۹ - تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۸ - دیوان ۶۸۶ (بجود)

۱۶۰ - بیان نفس و نکات، رسایل ج ۳ ص ۱۶۱

«شرک لفظی است که در تحت او عدم محض است. وحده لا شریک له»

۱۶۱ - دیوان - ۶۸۴ - آثار درویش محمد طبسی ۲۶۴، تنها بیت دوم را دارد بدون ذکر نام شاعر.

(هرچند تو از گفته سید، اما به خدا که او)

۱۶۲ - فصلی از جامع مفیدی، مجموعه در ترجمه احوال ص ۱۹۸

«نقل ثانی که در رساله مولانا صنع الله نعمت اللهی مسطور است، آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازلی، شاه نورالدین نعمت الله ولی در ماهان به ارشاد عباد الله اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف ندورات و هدایا به خدمت خادمانش می فرستادند یکی از ناقصان آن اوان رابه خاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که به جهت آن جناب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می آید، البته در سرکار او خزانه ها به هم رسیده باشد و نمی تواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود. آن حضرت به علم ولایت ضمیر او را دریافته، آن شخص را طلب فرمود و قدری پنبه و منقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت؛ اصلاً حرارت آتش بر پنبه مؤثر نگردید. آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود: رباعی»

۱۶۳ - دیوان ۶۸۴ (نعمت الله ولی، جزوی است) - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۹۹

۱۶۴ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۷۷

۱۶۵ - دیوان ۶۸۹

۱۶۶ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۴۸ - دیوان ۶۸۹ (دردانه هر درخت برگی، بامیوه

بسیار و درخت بسیار، در او نگر درختی)

۱۶۷ - دیوان ۶۸۸

۱۶۸ - اصول خمس، رسایل ج ۲ ص ۱۵۱

«قضا حکم کلی است بر اشیاء، چنانچه مقتضی عین اشیاء است و قدر جزئی است مخصوص به وقتی معین و ظهور او به زمانی مشخص و کلی بر جزئی مقدّم و قضای وسیع است و قدر قدر

منبع»

۱۶۹ - دیوان ۶۸۸

- ۱۷۰ - دیوان ۶۸۸
- ۱۷۱ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۹
«الجرس: اجمال خطابی است به ضربی از قهر»
- ۱۷۲ - دیوان ۶۸۸
- ۱۷۳ - دیوان ۶۸۸
- ۱۷۴ - دیوان ۶۸۸
- ۱۷۵ - انعامات، رسایل ج ۲ ص ۴۴۹
«نشئه صورت باطنه انسان کامل در حضرت علمیه الهیه عین ثابتۀ انسانیه است و متصفه به صفات حق و همچنانکه ظهور حقیقت به صورت بود، حق سبحانه و تعالی براسما و صفات، در مظاهر عالم تفصیلا و رد مرآت حقیقت انسانیه اجمالاً ظهور فرموده»
- ۱۷۶ - قطبیه رسایل ج ۱ ص ۱۵۱
در باره دوازده نقیب گفته است.
- ۱۷۷ - مجموع اللطایف، رسایل ج ۴ ص ۱۹۹
- ۱۷۸ - تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۷۰ - دیوان ۶۸۹
- ۱۷۹ - دیوان ۶۸۹
- ۱۸۰ - دیوان ۶۸۹
- ۱۸۱ - دیوان ۶۸۹
- ۱۸۲ - دیوان ۶۸۹ - مجمع الفصحاج ۴ ص ۹۹
- ۱۸۳ - قطبیه، رسایل ج ۱ ص ۱۴۹ - دیوان ۶۹۰ مصرع اول و دوم جابه‌جا شده است.
- ۱۸۴ - شرح فصّ الاول من فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۳۳۱
- ۱۸۵ - دیوان ۶۹۰
- ۱۸۶ - دیوان ۶۹۰ - مجمع الفصحاج ۴ ص ۹۹ (بشنود دمی، جانانه، که بهره یابد) - ریاض العارفین (نقش اسرارش، بشنود دمی، محبوب)
- ۱۸۷ - دیوان ۶۹۰
- ۱۸۸ - دیوان ۶۹۰
- ۱۸۹ - دیوان ۶۹۰
- ۱۹۰ - مکاشفات، رسایل ج ۲ ص ۳۱۷ - دیوان ۶۹۰ (بااصل، نی‌نی چو یکی نقطه بود اصل الف)
- ۱۹۱ - مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۶۵
حدیث «کنت کثرا مخفیا لا اعراف فاجبت ان اعراف فخلقت خلقا و تعرفت الیهم فی عرفون»

(احادیث مثنوی ۲۹)

۱۹۲- دیوان ۶۹۰

۱۹۳- دیوان ۶۸۹

۱۹۴- دیوان ۶۹۰

۱۹۵- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۵۶ - دیوان ۶۹۱ (معنی تنزیل، کجا چنین) - آثار درویش محمد طبسی ۴۵۶ (ارنداند، دل بدانند، نزول و، خیال کی) بدون قیدنام شاعر. به گفته پژمان بختیاری درباره حافظ سروده است.

۱۹۶- منهاج المسلمین، رسایل ج ۱ ص ۲۳

۱۹۷- برازخ، رسایل ج ۲ ص ۲۹۲ - دیوان ۶۹۱ (مفعول بسی فعل بسی، نمایی)

۱۹۸- دیوان ۶۹۱

۱۹۹- دیوان ۶۹۱

۲۰۰- دیوان ۶۹۱

۲۰۱- دیوان ۶۹۱

۲۰۲- سلوک، رسایل ج ۱ ص ۱۹۰ - دیوان ۶۹۱ - آثار درویش محمد طبسی ۲۲ بدون ذکر نام شاعر.

۲۰۳- رساله ها، رسایل ج ۳ ص ۳۹۴ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۳۹ «حروف معنویه حقایق بسیطه اند و حروف عالیات شئون ذاتیه در غیب الغیوب.»

«الحروف عالیات: شئون ذاتیه اند کامنه در غیب الغیوب چون شجر درنوات.»

۲۰۴- دیوان ۶۹۳

۲۰۵- دیوان ۶۹۲

۲۰۶- دیوان ۶۹۳

۲۰۷- دیوان ۶۹۳

۲۰۸- دیوان ۶۹۲

۲۰۹- دیوان ۶۹۲

۲۱۰- دیوان ۶۹۲

۲۱۱- دیوان ۶۹۱

این رباعی درواقع از شیخ نجم‌الدین رازی است. ر.ک. مرصادالعباد ص ۳۲ و اشعار

شیخ نجم‌الدین رازی ص ۲۱

۲۱۲- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۳۰ - دیوان ۶۹۱ (کوشیدیم، نوشیدیم، باشیم، پوشیدیم)

۲۱۳- مجموع اللطایف، رسایل ج ۴ ص ۲۶۰

- ۲۱۴ - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۱۰۰
۲۱۵ - دیوان ۶۹۵
۲۱۶ - تحقیقات، رسایل ج ۲ ص ۹۶ - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۱۰۰ (حدکمال)
۲۱۷ - دیوان ۶۹۵ (به چشم جان، وین) - آثار درویش محمد طبسی ۲۵۷ بدون ذکر نام شاعر.
۲۱۸ - منهاج المسلمین، رسایل ج ۱ ص ۲۷
۲۱۹ - دیوان ۶۹۳
۲۲۰ - مکاشفات، رسایل ج ۲ ص ۳۵۶ - دیوان ۶۹۳ (که ز آتش ز سرشوق جهد) - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۹۹ (پاره پاره را)
۲۲۱ - دیوان ۶۹۳
۲۲۲ - دیوان ۶۹۲
۲۲۳ - دیوان ۶۹۲
۲۲۴ - دیوان ۶۹۲
۲۲۵ - دیوان ۶۹۲
۲۲۶ - دیوان ۶۹۴ (گویی که برفت) - مناقب حضرت شاه‌نعمت‌الله، مجموعه در ترجمه احوال ۱۳۰ - رساله در سیر شاه‌نعمت‌الله ولی، مجموعه در ترجمه احوال ۳۲۲ - طرائق الحقائق ج ۳ ص ۱۴
۲۲۷ - دیوان ۶۹۲
۲۲۸ - دیوان ۶۹۴
۲۲۹ - شرح قص الاول من قصوص الحكم، رسایل ج ۴ ص ۳۵۶
۲۳۰ - دیوان ۶۹۴
۲۳۱ - دیوان ۶۹۴
۲۳۲ - دیوان ۶۹۴
لولاك، ر.ك حديث معروف «لولاك لما خلقت الافلاك» (احادیث مثنوی)
۲۳۳ - بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۳۰
۲۳۴ - دیوان ۶۹۵
۲۳۵ - دیوان ۶۹۴ (فکنده‌اند) - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۹۹ (بالله) - ریاض العارفين ۱۴۸ (پادشه)
۲۳۶ - دیوان ۶۹۴
۲۳۷ - دیوان ۶۹۵ - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۱۰۰ (باهرکه، کرداست) - ریاض العارفين ۱۴۸ (باعادت، با آنکه، کرده است)
۲۳۸ - قطیبه، رسایل ج ۱ ص ۱۴۸

- ۲۳۹- دیوان ۶۹۳
- ۲۴۰- دیوان ۶۹۴
- ۲۴۱- دیوان ۶۹۴
- ۲۴۲- دیوان ۶۹۵
- ۲۴۳- دیوان ۶۹۵
- ۲۴۴- دیوان ۶۹۶ - آشکده آذر ۱۲۳ (که او، درملک و ملک، ملک دوجهان مسخر اوست بلی) - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۱۰۰ (که او، درملک و ملل، ملک دوجهان مسخر اوست بلی) - ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۴۲ (اوقاسم، درملک و ملک)
- ۲۴۵- شرح ابیات فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۵۱۲ - دیوان ۶۹۵ (بی‌حسن و کرشمه) - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۱۰۰ (بی‌حسن و کرشمه، بازاری هیچ)
- ۲۴۶- نصیحت نامه خلیفه‌الله فی ارضه، رسایل ج ۱ ص ۴۰۲
- «قال رسول الله (ص) الاکلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیتہ»
- ۲۴۷- رموز، رسایل ج ۳ ص ۵۶ - دیوان ۶۹۵ (اماطلب)
- ۲۴۸- طرائق الحقایق ج ۳ ص ۲۱ - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۱۰۰ (چار، موسی و جعفر)
- ۲۴۹- دیوان ۶۹۶
- ۲۵۰- شرح ابیات فصوص الحکم، رسایل ج ۴ ص ۴۷۴
- ۲۵۱- دیوان ۶۹۶ - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۱۰۰ (یا پرتو)
- شعرانجم‌الدین رازی است در مرصادالعباد ص ۳۰۹ و اشعار شیخ‌نجم‌الدین رازی ص ۲۴، به نام شهاب‌الدین سهروردی در کتاب کشف الحقایق نسفی ص ۱۵۶، به نام اوح‌الدین کرمانی در ریاض‌العارفین، به نام باباافضل در رباعیات باباافضل ص ۱۵۹
- ۲۵۲- لوايح، رسایل ج ۳ ص ۲۲۲ - دیوان ۶۹۶
- ۲۵۳- دیوان ۶۹۵
- ۲۵۴- دیوان ۶۹۷
- ۲۵۵- دیوان ۶۹۶
- لی‌مع‌الله، حدیث «لی‌مع‌الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» (احادیث مثوی)
- ۲۵۶- دیوان ۶۹۷ - مجمع الفصاح ج ۴ ص ۱۰۰
- ۲۵۷- دیوان ۶۹۶
- ۲۵۸- دیوان ۶۹۷
- ۲۵۹- دیوان ۶۹۷
- ۲۶۰- دیوان ۶۹۶

- ۲۶۱ - منهاج المسلمین ، رسایل ج ۱ ص ۴۴
- ۲۶۲ - مراتب‌رندان ، رسایل ج ۱ ص ۲۵۷ - دیوان ۶۹۶
- ۲۶۳ - دیوان ۶۹۷
- ۲۶۴ - دیوان ۶۹۶
- ۲۶۵ - شرح ابیات فصوص‌الحکم ، رسایل ج ۴ ص ۵۲۱ - دیوان ۶۹۷ (ز چپ ، حسن تو چوماه و)
«صورت پرستان در صورت عین صورت مطالعه نمایند و اهل معنی در هر صورت از صور دنیوی
و عقبی و معقول و محسوس ، جمال و جلال مولی مشاهده فرمایند.»
- در مناقب العارفین افلاکی ج ۲ ص ۶۱۶ حکایتی مربوط به شمس تبریزی آمده است :
- « منزل به منزل به خطه دارالسلام بغداد رسید و نقل است که خدمت شیخ اوحیدالدین کرمانی را
رحمة الله علیه آن جایگاه دریافت ؛ پرسید که در چیستی ؟ گفت : ماه را در آب طشت می‌بینم ؛
فرمود که اگر در گردن دمبل نداری چرا بر آسمانش نمی‌بینی . اکنون طیبی به کف کن تا ترا
معالجه کند تا در هر چه نظر کنی درو منظور حقیقی رابینی»
- ۲۶۶ - دیوان ۶۹۸
- ۲۶۷ - دیوان ۶۹۷
- ۲۶۸ - دیوان ۶۹۷
- ۲۶۹ - قطیه ، رسایل ج ۱ ص ۱۵۱
در خصوص چهل ابدال گفته است .
- ۲۷۰ - دیوان ۶۹۸
- ۲۷۱ - دیوان ۶۹۸
- ۲۷۲ - دیوان ۶۹۷
- ۲۷۳ - دیوان ۶۹۸
- ۲۷۴ - مجموع اللطایف ، رسایل ج ۴ ص ۲۱۱
- «علم آدم الاسماء کلها - فضل آدم بر ملائکه به احاطه آدم است به علم اسما و حق تعالی به اسما
یاد اشیا می فرماید و از اطلاق لفظ کل بر اسما در صفت آدم ظاهر شده نور اسما بر مسمیات و این
لفظ کل تشریف شریف است و خلقت لطیف که حضرت عزت آدم را پوشیده.»
- ۲۷۵ - منهاج المسلمین ، رسایل ج ۱ ص ۳۳
- ۲۷۶ - ایجادیه ، رسایل ج ۲ ص ۳۲ - بیان نفس و نکات ، رسایل ج ۳ ص ۱۶۴ (وجود او همه
موجودیم) - دیوان ۶۹۸ - آثار درویش محمد طبسی ۲۵۴ (واجب الوجودند ، بودند ولی هیچ
نبودند ، جمله موجود شدند ، بی وجودند)
- « تا نور وجود به فیض واجب الوجود به ظلمت آباد عدم ظهور نفرمود اعیان ممکنات در مشهد

شهود موجود نشدند و به حقیقت وجود راه نبردند.»

۲۷۷- دیوان ۶۹۸

۲۷۸- دیوان ۶۹۸

۲۷۹- دیوان ۶۹۸

۲۸۰- دیوان ۶۹۸

۲۸۱- دیوان ۶۹۹

۲۸۲- مراتب رندان، رسایل ج ۱ ص ۲۵۸

بیت دوم تضمین از رباعی زیر است :

ای نسخه نامۀ الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون زتونست هرچه درعالم هست در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی
این رباعی در مرصادالعباد ص ۳، مرموزات اسدی ص ۴ و اشعار شیخ نجم‌الدین رازی ص ۲۷ به
نام نجم‌الدین رازی است . در کلیات شمس ج ۸ ص ۳۲۳ به نام مولانا ضبط شده و در
نزهة المجالس به نام مجدالدین بغدادی است. در تذکره‌های اخیر و مرآت المحققین شبستری
و رباعیات باباافضل از بابا دانسته شده است.

۲۸۴- دیوان ۷۰۱

۲۸۵- دیوان ۶۹۹

۲۸۶- دیوان ۶۹۹

۲۸۷- دیوان ۶۹۹

۲۸۸- دیوان ۷۰۰

۲۸۹- دیوان ۷۰۰ (الله یکی، وزهر، ولا باشد یار) - توحید، رسایل ج ۳ ص ۱۰۲ (باری)

۲۹۰- دیوان ۷۰۰

۲۹۱- دیوان ۷۰۰

۲۹۲- مجمع الاسرار، رسایل ج ۱ ص ۲۹۳ - آثار درویش محمد طبسی ۱۹۶ بدون نام شاعر.

۲۹۳- ذوق، رسایل ج ۳ ص ۱۲۶

۲۹۴- بیان اصطلاحات، رسایل ج ۴ ص ۱۸

۲۹۵- دیوان ۷۰۱

۲۹۶- دیوان ۷۰۱

۲۹۷- دیوان ۶۹۹

۲۹۸- دیوان ۷۰۱

۲۹۹- دیوان ۷۰۱

- ۳۰۰- نصیحت‌نامه، رسایل ج ۱ ص ۳۸۲ - دیوان ۷۰۱
- ۳۰۱- دیوان ۷۰۰
- ۳۰۲- دیوان ۷۰۰ (که بی تو هرچه) - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۱۰۰ - ریاض‌العارفین ۱۴۸ (خواهی آنی)
- ۳۰۳- توکل، رسایل ج ۱ ص ۲۲۴ - دیوان ۷۰۰
«قال الانصارى: التوكل نسيان التوكل فى وقت الحضور»
- ۳۰۴- بیان اصطلاحات رسایل، ج ۴ ص ۱۴۹
- ۳۰۵- محبت‌نامه، رسایل ج ۱ ص ۲۱۳
- ۳۰۶- دیوان ۷۰۰
- ۳۰۷- دیوان ۶۹۹ - ریاض‌العارفین ۱۴۸
- لى مع الله، ر.ک: رباعى ۲۵۵
- ۳۰۸- دیوان ۷۰۰
- انطقنا الله، ر.ک: سورة فصلت آية ۲۱ «وقالوا الجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله»
- ۳۰۹- دیوان ۶۹۹
- صبغة الله، ر.ک: سورة بقره آية ۱۳۸
- ۳۱۰- منهاج‌المسلمین، رسایل ج ۱ ص ۲۱
«بر شهید غسل نیست و شهید مقتولی بود که در معرکه حرب به ضرب کفار از برای دین کشته شود»
- ۳۱۱- دیوان ۶۹۹ - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۱۰۱
- ۳۱۲- ریاض‌العارفین ۱۴۸
- ۳۱۳- رساله موسومه به جواهر، رسایل ج ۴ ص ۳۹۹ - دیوان ۶۹۹ (بی مهر به شب ماه)
- ۳۱۴- دیوان ۷۰۱
- ۳۱۵- دیوان ۷۰۰، خلیل‌الله، منظور برهان‌الدین خلیل‌الله بن نعمت‌الله ولی فرزند و خلیفه شاه نعمت‌الله است.
- ۳۱۶- دیوان ۷۰۱

فهرست اعلام

۱۰۰	ماهان	۲۳۹	آدم
۲۹۸-۲۴۸-۱۴۰	محمد	۸۳	اشارات
۲۹۸	مدینه	۲۰۱	ترکستان
۱۴۴	مریم	۲۴۸	جعفر
۲۴۸-۱۴۵	موسی	۱۶۷-۲۶۴	جم
۲۱۵	مهدی	۱۹۵	حافظ
۱۴۱	نصیر طوسی	۲۴۸	حسن
-۱۴۰-۴۸-۳۸	نعمت‌الله	۲۴۸	حسین
-۱۶۳-۱۷۲-۱۴۸		۸۲	خراسان
-۲۶۰-۲۲۶-۱۸۳		۱۷۰	خسرو
-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷		۲۹۵	خضر
۳۱۵		۳۱۵	خلیل‌الله
۴۹	نعمت‌الله ولی	۲۱۵	دجال
۱۴۷	یعقوب	۱۴۷	زلیخا
-۱۴۷-۵۰-۴۲	یوسف	۸۳	شفا
۳۰۵		۸۳	شمسیه
		۸۲	عراقی
***		۸۲	عطار
		۲۴۸-۱۴۰-۴۹	علی
		۱۴۴	عیسی
		۲۴۲	فرقان
		۱۷۰	فرهاد
		۱۹۰	قرآن
		۲۳۴	کرمان

فهرست لغات، ترکیبات و مصطلحات

۱۲۶	احمدی		
۲۷۱	از دست شدن	«آ»	
۸۴	اسلمی		
۳۱	اسمای‌اله	۲۰۹-۹۰-۱۴-۹	آب حیات
۱۳۷-۱۰۶-۳۶	اعیان	۲۹۵	آب زندگانی
۱۴۵		۲۲۱-۹۸-۹۷	آتشبازی
۱۷۰	الحاد	۲۲۰	آتشزنه عشق
۲۲۶	انگشت زنان	۲۰۷	آختن
۱۸۴	اوباش	۱۸۸	آسان آسان
۲۹۷	اوحد	۷۸-۷۰-۴۵-	آینه
۱۱۷	اهل بصر	۱۰۸-۱۰۴	
۲۳۴	اهل دل	۳۶	آینه دیده
۲۲۴-۱۷۵	اهل نظر	۴۳	آینه ذات
۲۵۳	ایزدی	۲۹۲	آینه وجود
		۴۹	آینه اخلاص
		۱۴۵	آینه اعیان
		۱۳۷	آینه جان
		۲۱۷-۷۰	آینه دل
۳۵	باران	۱۲۴	ابدا
۲۸۹	بازار	۵۴	اتحاد
۴۵	باطناً	۲۴۸	اثنی عشری
-۵۵-۲۱-۹-۶	بحر محیط	۱۶	احباب
-۲۲۷-۱۳۰-۸۸		۵۴-۱۷	احد
۲۸۴-۲۵۶			

«ب»

۱۰۴	پیدا کردن	۱۸۸	بر اثر
		۱۸۶	بر خوردن
« ت »		۲۹۴	بریان ساختن
		۲۴۵	بِرازِی
۱۴۲-۱۳۲-۹۴	تجلی	۱۲۱-۷۰	بصیره
۱۶۴-۱۴۵		۸۷-۶۴-۳۴	بقا
۱۹۵	تحقیق	۲۲۳-۱۹۳-۱۰۱	
۳۸-۱۹	تخت دل	۲۳۲	
۱۸۸	ترسان ترسان	۵۳	بمثل
۱۹۵	ترقی کردن	۲۵۴	یو آب
۱۸۳	ترنم	۱۵۷-۵۲-۵۱	بود
۲۷۴	تشریف	۱۸۰-۱۵۸	
۶۰	تشریف‌خدایی	۱۸۸	بوسان بوسان
۲۱	تشنه لب	۲۳۷	بهانه‌جویی کردن
۲۴۱	تفصیل	۲۳۷-۳۰۰	به جای
۲۴	تقریر	۱۴۳	به خواب رفتن
۹۳-۷۸-۴۳	تمثال	۶۳-۱۱	بیان
۲۰۰-۱۵۲-۱۳۲		۳۰۹	بی رنگ
۳۱۳-۲۵۲		۱۷۸	بی سرو پای
۱۹۵	تنزل	۱۷۸	بی سرو سامان
۱۹۵	تنزیل	۴۳	بی مثال
۱۲۷-۵۴	تویی	۲۴	بی نشانی
۶۰	تیغ عشق		
		« پ »	
		۲۳۴	پابسته
۲۶۴	جام جم	۱۸۸	پرسان پرسان
۱۵۳-۱۴-۴	جام جهان‌نما	۵	پرسوخته
۲۳۹-۲۰۰-۱۷۵		۹۸	پروانه جان
۲۶۴		۲۴۳	پروانه صفت
		« ج »	

۶۴	حیدری	۲۴۰	جامه‌دار
		۳	جامه‌هستی
»خ«		۸۹-۴۵-۳۷	جانان
		۲۱۰-۱۳۷-۱۱۳	
۱۸۱	خاریدن	۳۰۲-۲۹۴-۲۲۶	
۱۸۲-۱۷۲	خرابات	۲۵۴-۱۳۷	جانانه
۲۸۰-۲۰۹		۴۹	جلی
۱۷۳-۱۱۲-۷	خرابات مغان	۵۲	جمع
۲۶۸		۵۲	جمعیت
۱۷۰	خربنده		
۲۲۰	خرقه	»ج«	
۹۱	خلاق		
۲۷۲	خمخانه	۱۶۵-۶۵	چُست
۱۵۱	خواجه		
۳۰۶	خودبینی		»ح«
۱۱۲	خودپرستی کردن		
۱۹۴	خوش خوشی	۱۶۰	حادث
۱۱۴	خوش نفس	۶۸-۵۳-۹-۶	حجاب
۸	خوشوقت	۲۸۲-۲۵۰-۲۳۱	
۲۶۷	خیال‌بستن	۳	حدث
۱۱۴	خیره‌خند	۲۶۴-۱۱۹	حدوث
		۱۳۶-۱۲۵-۵۳	حریف
»د«		۱۷۲	
		۱۲۶	حسینی
۲۸۶	داماد	۵۵	حضرت الهی
۲۸۶	دامادی کردن	۲۹۷	حضرت ذوالجلال
۱۳۵-۳۷-۲۹	دائما	۱۶۸-۱۶۷	حضرت سرّقدر
۹۱	در باقی شدن	۸۰	حقیقت
۳۰۱-۳۷-۳۱	دُردی	۲۴۱	حقیقتاً
۸۰	در عمل آوردن	۹۰	حی

۱۲۴	رمز	۲۸۲	دریاب
۳۰۷-۱۶۳	رموز	۲۲۴-۲۹	دریای محیط
۱۱	رموز عارفان	۲۵۹-۲۵۸-۵۵	دَریتم
-۵۳-۳۷-۳۴	رند	۲۷۵	دریوزه کردن
-۸۱-۷۶-۶۹		۶	دست دادن به
-۱۱۹-۱۱۲-۹۱		۳۰۳	دست در آغوش کردن
-۲۱۲-۱۸۲-۱۲۵		۴۰	دلخواه
۲۶۸		۶	دل دادن به
-۱۱۲-۹۵-۷	رندانه	۱۱۹	دمدم
-۱۹۲-۱۷۳-۱۷۲		۴۸	دورنگی
-۲۲۷-۲۱۲-۲۰۸		۲۰	دوستتر
۲۶۸		۲۰۶	دوشِ نفس
۷	رندی	-۲۰۱-۱۲۷-۵۴	دویی
۱۰۳	روح اعظم	۲۳۱	
۱۱۸	روح اوّل	۲۱۴	دیرمغان
۱۴۱	روسی	۲۷۹-۲۷۸	دیرینه
۱۰۸	روشن بصری	۱۴۱	دین محمدی
		۱۸۹	دیوان کردن

«ز»

«ذ»

۲۵۳	زبرین		
۲۱۴	زَنار	۲۹۷	ذوالجلال
۲۵۳	زیرین		

«ر»

«س»

		۲۳۷	راستروی کردن
۱۳۷	ساده‌دلی	۴۶-۱۷	راغب
۷۹	سازیدن	۱۶	ربّ الارباب
۳۱۳	سبحات	۶۵	رخت بر بستن
۹۲	سبحانی	۴۶	رغبت

۲۹۹	شیرین نمک	۳۱۵	سجاده نشین
		۱۳	سرپرده توحید
	« ص »	۹۵	سرانداختن
		۳۱	سرای دل
۲۹۳-۱۹۱	صاحب نظر	۲۳۵	سریوش
۱۱	صحیح	۱۲۵	سرحلقه
۲۸	صورت بستن	۶۴	سرسری
۲۸	صورتگر	۱۲۶	سرمدی
		۹۲	سطوت
	« ط »	۹۱	سلطان خرابات
		۳۰	سلطان دوکون
۱۸۲	طامات	۲۳۳	سلیم
۲۸	طابع	۸۴	سلیمی
۲۱۷-۱۵۶-۲۱	طرفه	۸	سمندر
۸۰	طریقت		
۱۰۱	طلب		« ش »
۱۲۹	طیار		
		۲۶۵-۲۵	شاهد
	« ظ »	۲۵	شاهدباز
		۲۶۳	شبخیزی
۴۵	ظاهرآ	۶۳	شراب ذوق
۲۵	ظن بردن	۱۲۰	شراب عشق
۱۵۳-۱۳۲-۷۱	ظهور	۸۰	شریعت
۲۵۰		۲۹۴	شکرانه
۱۳۷-۱۰۵	ظهور کردن	۲۵۳	شکرین
		۵۸	شکسته بسته
	« ع »	۱۸۵-۱۲۴-۵۹	شهادت
		۱۵۸-۱۵۷	شهدشهود
۲۶۶	عارض	۷۷-۹۰-۱۰۵-	شی
۱۶۵	عاشقانه	۲۸۰	

۲۹۴	قربان ساختن	۲۰۳	عالیات
۱۶۹	قرّة‌العين	۲	عبدالصمد
۳۱۲	قرنفل	۲۵۳	عسلین
۲۴۴	قسیم	۱۷۶	علم فراست
۲۳۸-۱۸۳	قطب	۲۲۱-۹۸	عوددل
۲۳۲	قلندر	۶۸-۴۵-۳۶	عین
۱۱۴-۶۴	قلندری	۱۵۳-۱۳۷-۹۲	
		۱۳-۲۵۰-۱۹۳	
«ک»		۷۰	عین بصیره
		۲۲-۲۳-۲۴	علم بدیع
۲۸	کامروا		
۸۴	کبش	«غ»	
۱۴۱	کتان روسی		
-۱۶۰-۱۳۴-۶۹	کسم عدم	۷۰	غشاوه
-۲۳۲-۲۲۸-۱۸۰		۱۵۱-۲۰	غنا
۳۱۴-۲۶۷		۱۵	غیرت
۲۵۰-۱۷	کثرت		
۱۸۲	کرامات	«ف»	
۱۵۲	کرشمه کردن		
۲۵۱	کسوت روح	۱۷۶	فراست
۵	کش	۲	فریادرس
۱۸۲	کشف	۱۵۱-۲۰	فقر
۳۱۲	کفته	-۱۹۳-۶۴-۳۴	فنا
۴۱	کفرسرزلف	۲۶۹-۲۳۲-۲۲۳	
۵۶	کمالات وجود		
۳۱۱-۲۸۴-۲۴۰	کماهی	«ق»	
۲۲۷-۲۱۲	کوی خرابات		
۲۶۹	کوی فنا	۲۶۴-۱۱۹	قدم
۲۰۸-۱۹۲	کوی مغان	۱۶۰	قدیم
		۲۱۵	قران

۲۱۳-۱۵۹		« گ »	
۱۴۸	محقق		
۲۰۱	محل	۲۷۰	گره‌گشایی
۱۴۱-۱۲۶	محمّدی		
	محیط - بحر محیط، دریای محیط	« د »	
۱۹	محیطی		
۶۱	منخور	۱۰۵-۹۰	لاشی
۲۷	مخموری	۲۳۸	لطیفه
۱۲۶	مذهب حسینی	۶۳	لوت
۲۷۷	مذهب عشق	۲۳۶	لوح قدح
۲۹۳	مراتب وجود	۲۰۳	لوح کائنات
۱۶	مربوب	۲۳۲	لولاک
۳۱۰	مرده‌شو		
۴۶-۱۷	مرغوب	« م »	
۲۰۶	مرکب عشق		
۲۶۷	مزامح شدن	۳	ماء القدس
۱۱۱	مزکی	۲۹۵	ماسوی الله
۵۸-۷	مستانه	۱۹۹	ماضی
۱۹۹	مستقبل	۸	ماکیان
۱۱۲	مستی کردن	۲۹۱	مای
۱۱۱	مسما	۸	ماوا گرفتن
۱۱۱	مصفی	۱۳۹	مباهی
۲۸	مصور	۲۹۲	مبدی
۷۰	مضطر	۴۳	مثال
۳۰۲	مطلوب	۲۶۱	مجردانه
۲۶۲	مظاهر	۲۲۵	مجلس انس
۲۲۸	معارف الهی	۹۸	مجمر سینه
۶۳-۱۱	معانی	۱۴۱	مجوسی
۱۱	معتل	۱۱۳-۴۶-۱۷	محبّ
۲۹۲	معید	۴۶-۱۷-۱۶	محبوب

۱۰۱	نمکین	۱۹۶	مفاک
۱۹۷-۲۲۹-۲۷۷	نیکک	۱۲۵	مقامات
		۱۳۹	مقتبس
«و»		۱۶۳-۱۱۷-۲۶	مل
		۶۷	منت نهادن
۲۷۶	واجب الوجود	۲۰۱	من وتویی
۲۸۷	واجد	۲۹۱-۵۴	منی
۴۳	واصل	۱۱۵-۲۴	موحد
۶۹	واله	۳۰۳	می توکل
۲۲۲	وایافتن	۷-۳۷-۱۰۰-	میخانه
۲۰۲	وثاق	۱۷۳-۱۰۸	
۲۵۰-۵۴-۱۷	وحدت	۳۱	میخانه عشق
۶۲	وصول ذوق	۱۲۵	میر خرابات
۲۸۸-۴۳	وصال	۱۷۹	میررنا
۳۷	وقف	۲۷-۹۱-۲۱۲	میکده
«و»		«ن»	
۳۹	هفت فلک	۵۰	نازکانه
۲۰۱	هندویی	۱۶۲	ناقص
۳۱۴-۳۱۳	هی می	۱۷۶-۱۷۷-۲۲۸	نامتامی
		۱۳۶	نایی
«ی»		۱۹۵	نزول کردن
		۱۸۴	نسیه
۱۳۲	یارا	۱۴۷	نعره زنان
۱۲۷	یکی	۸	نعیم
		۲۶۶	نقاب
***		۹۹	نقد جبروت
		۲۸۰	نقل
		۴۵-۹۳	نماینده